



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



نقدی بر کتاب
راهی دیگر برای کشف حقیقت
محققان ایرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقیقت غدیر

نویسنده:

محمد خراسانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	حقیقت غدیر
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه
۱۰	اشاره
۲۰	حقیقت پنهان
۲۴	واقعه غدیر
۲۴	ماجرای غدیر به روایت نویسنده کتاب
۲۵	حقیقت ماجرای غدیر به روایت شیعیان
۲۹	قضای دربارہ نقل ماجرای غدیر
۳۲	شبهه اول:
۳۲	اشاره
۳۳	یمن و غدیر دو واقعه تاریخی مستقل
۳۵	استقلال دو واقعه یمن و غدیر در سفر سوم امیرمؤمنان (علیه السلام) به یمن
۳۹	شواهد استقلال دو خطبه غدیر و یمن
۳۹	اشاره
۳۹	۱. بیان عبارات متفاوت در متن این دو خطابه
۴۰	۲. اقرار گرفتن پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از مردم در غدیر با جمله «مَنْ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»
۴۰	۳. خبر دادن پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از مرگ خویش، بیان وصیت به امامت و خلافت
۴۱	۴. دستور به تبریک گفتن حاضران به امیرمؤمنان (علیه السلام)
۴۱	۵. تصریح پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) به ترس از تکذیب مردم در خطبه غدیر
۴۳	نتیجه‌گیری
۴۴	شبهه دوم: استفاده پیامبر از جملات دوپهلوی

- ۴۴ اشاره
- ۴۵ وضوح خطبه غدیر
- ۴۶ چرا اهل تسنن نیز باید غدیر را به جانشینی حضرت علی (علیه السلام) ارتباط دهند؟
- ۵۰ شبهه سوم: دلالت نکردن حدیث غدیر بر خلافت
- ۵۰ اشاره
- ۵۱ بیعت در روز غدیر، نشانی از فهم جانشینی
- ۵۲ شعر شعراء، نشانی دیگر از فهم جانشینی
- ۵۳ احتجاج صحابه با غدیر، نشانی دیگر از فهم جانشینی
- ۵۴ نتیجه‌گیری
- ۵۶ شبهه چهارم: عرفات بهترین مکان برای معرفی جانشین
- ۵۶ اشاره
- ۵۶ اعلام جانشینی در عرفه، منا و غدیر
- ۵۸ شبهه پنجم: ناسازگاری سفر علی (علیه السلام) به یمن با مسئله
- ۵۸ اشاره
- ۵۸ پاسخ به بهترین دلیل نویسنده
- ۶۰ شبهه ششم: ناسازگاری اقدامات پیامبر بعد از واقعه غدیر با موضوع جانشینی
- ۶۰ اشاره
- ۶۱ اقدامات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در دور کردن رقبا
- ۶۱ اشاره
- ۶۱ ۱. امر به تجهیز لشکر اسامه
- ۶۱ ۲. امر به آوردن قلم و دوات
- ۶۴ شبهه هفتم: مقایسه فضایل خلفا
- ۶۴ اشاره
- ۶۵ فضایل بیکران حضرت علی (علیه السلام)

۶۶	فضایل ساختگی خلفا
۶۶	اشاره
۶۷	۱. پیش‌نمازی ابوبکر
۶۸	۲. ابوبکر و عمر سید پیران بهشت!
۶۹	۳. اگر بعد از من پیامبری می‌آمد، «عمر» بود!
۷۲	شبهه هشتم:
۷۲	اشاره
۷۲	گوساله‌پرستی و مخالفت قوم بنی‌اسرائیل
۷۴	معرفی جانشینی حضرت علی (علیه السلام) از ابتدای رسالت
۷۶	شبهه نهم: اشاره‌نشدن به مسئله جانشینی در قرآن و سکوت پیامبر در این زمینه
۷۶	اشاره
۷۷	صراحت نصوص امامت در قرآن کریم
۷۷	اشاره
۷۹	۱. آیه ولایت
۸۲	۲. آیه تبلیغ
۸۳	۳. سایر نصوص امامت در قرآن کریم
۸۳	نتیجه‌گیری
۸۴	نقش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در واقعه غدیر خم
۸۴	اشاره
۸۴	۱. حدیث ثقلین
۸۵	۲. حدیث سفینه
۸۸	شبهه دهم: آیا وصلت‌های نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) ، دلیلی بر مخالفت با امیرمؤمنان (علیه السلام) و سکوت درباره خلافت ایشان است؟
۸۸	اشاره
۸۸	هر ازدواجی نشانگر رضایت نیست

- از دواج مصلحتی ۹۲
- شبهه یازدهم: آیا رسول الله (صلی الله علیه و آله) مصلحت‌گرا بود؟ ۹۸
- اشاره ۹۸
- سازش نداشتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با مردم در اعلام جانشینی ۹۸
- انتقال به بدترین یا بهترین روش؟ ۹۹
- شبهه دوازدهم: سکوت علی (علیه السلام) مقابل غضب خلافت ۱۰۴
- اشاره ۱۰۴
- ولایت و خلافت، در کلام امیرمؤمنان (علیه السلام) ۱۰۵
- شبهه سیزدهم: چرا علی (علیه السلام) نجنگید؟ ۱۰۸
- اشاره ۱۰۸
- تعارض نداشتن شجاعت و سکوت در قرآن کریم ۱۰۸
- اشاره ۱۰۸
۱. برخورد هارون (علیه السلام) با قوم بنی اسرائیل ۱۰۹
۲. هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۱۱۱
- علت قیام مسلحانه نکردن حضرت علی (علیه السلام) ۱۱۲
- دگرگونی شرایط بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۱۱۵
- شبهه چهاردهم: نقش و عملکرد خلفا ۱۱۶
- اشاره ۱۱۶
- عملکرد خلفا قبل از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) ۱۱۶
- سابقه و عملکرد حضرت علی (علیه السلام) در طول تاریخ ۱۱۸
- عملکرد خلفا بعد از رحلت رسول الله (صلی الله علیه و آله) ۱۱۹
- سیاست تقوایی ۱۲۰
- شبهه پانزدهم: نقش و عملکرد عامه مردم، یعنی مهاجر و انصار ۱۲۶
- اشاره ۱۲۶

۱۲۷	پیمان شکنی مهاجر و انصار
۱۳۱	نتیجه‌گیری
۱۳۴	نتیجه نهایی
۱۳۴	اشاره
۱۳۴	اصل عمل به قدر متیقن
۱۳۸	کتابنامه
۱۴۵	درباره مرکز

حقیقت غدیر

مشخصات کتاب

نام کتاب: حقیقت غدیر

نویسنده: م خراسانی

نشر: مشعر

ص: ۱

مقدمه

اشاره

ص: ۹

کتاب حاضر، پاسخی است به شبهات کتاب «راهی دیگر برای کشف حقیقت»، نوشته «محمدباقر سجودی»؛ به این بیان که نویسنده شبهاتی را درباره جریان غدیر و ولایت حضرت علی (علیه السلام)، مطرح می‌کند تا اعتقادات شیعه را خدشه‌دار کند. گفتنی است، این کتاب، تنها کتاب موجود در زمینه شبهات غدیر، و ایجاد تردید در عقاید شیعه نیست. بلکه دانشمندان بزرگ شیعه همواره در طول تاریخ، با تبیین مبانی اصیل شیعی، پاسخ شبهه افکنان را داده، و القاهای تردیدآمیزشان را خنثا کرده‌اند.

برخی از علمایی که از حریم عقاید شیعه دفاع منطقی کرده‌اند، عبارت‌اند از: سید مرتضی، علامه حلی، قاضی نورالله شوشتی، علامه میرحامد حسین هندی و علامه امینی در کتب معروف خود:

الشافی، الفین، کشف الحق و نهج الصدق، احقاق الحق، عبقات الانوار و الغدیر. اما در این میان، دشمنانی که خود را در برابر مطالب کتاب «احقاق الحق» عاجز و درمانده می‌دیدند، دست به شهادت رساندن

ص: ۱۰

نویسنده‌اش زدند. (۱)

نویسنده کتاب در آغاز کلام می‌گوید:

توهین در استدلال و بحث مناسب نیست و کسی را به هدف نزدیک نمی‌کند؛ چرا که در مسائل اختلافی، یا سخن و استدلال مورد پذیرش و قبول است و خواننده آن را می‌پذیرد، یا قانع‌کننده نبوده که در آن صورت، تحمیل آن به خواننده شایسته نیست. اما ایشان بر خلاف ادعای مذکور، کتاب را در فضایی بسیار توهین‌آمیز نوشته است. استناد بعضی تعابیر به شیعیان، نظیر حشرات (۲)، پیروان باطل (۳)، شیطان‌سرایان بی‌شرم و حیا (۴)، افراد جاهل (۵) و نادان (۶) و... برای رد عقاید آنان، راه به جایی ندارد و به یقین جوینده حق، به دنبال استدلال قوی است، نه ناسزا؛ چنین شیوه‌ای تنها بی‌منطقی نویسنده را می‌رساند؛ زیرا اگر برای اثبات مدعای خود، استدلالی می‌داشت، به ناسزاگویی رو نمی‌آورد. روشن است که خوانندگان چنین کتابی، پوچی مطالب نویسنده را به خوبی درک می‌کنند و به جای تأثیرپذیری از آن، به اهمیت مسئله ولایت و امامت حضرت علی (علیه السلام)، و ضرورت آشنایی بیشتر با واقعه غدیر پی می‌برند.

۱- الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة، سرگذشت عالمان شیعه، محدث قمی، ص ۶۹۷. برای مطالعه بیشتر درباره عالمان شهید شیعه ر. ک: شهداء الفضیلة شهدای راه فضیلت، علامه امینی.

۲- راهی دیگر برای کشف حقیقت، محمد باقر سجودی، ص ۳۱.

۳- همان، ص ۳.

۴- همان، ص ۲۶.

۵- همان، صص ۳ و ۲۶.

۶- همان، ص ۳.

ص: ۱۱

مطالب این کتاب، از توهین به مخالفان خالی است و فقط به سؤالات، پاسخ‌های منطقی داده شده است. شایسته است در قضاوت‌های علمی پیش از بررسی اصل موضوع، به نکاتی توجه شود که برخی از آنها را بیان کنیم:

۱. داشتن انصاف در بحث؛ عبارت «یک طرفه به قاضی رفتن» را بسیار شنیده‌ایم؛ این عبارت جایی به کار می‌رود که فردی در غیاب دیگری سعی می‌کند رأی قاضی را به نفع خود جلب کند. مسلم است که این کار در نگاه هیچ کس پسندیده نیست. اما متأسفانه نویسندگان کتاب یک طرفه به قاضی رفته است. شایان ذکر است ما با بیان شبهه و پاسخ آن، نتیجه را به خواننده واگذار کرده‌ایم تا براساس وجدان و عقل، بدانچه حق است، برسد.

۲. نباید هر ادعایی را بی‌سند و مدرک پذیرفت و اصول ارائه دلیل باید به درستی رعایت شود تا آن دلیل در محکمه پذیرفته شود.

۳. صرف ادعای وکیل از داشتن سابقه درخشان موکل، ملاک پذیرش دلیل نیست و باید این سابقه پاک، برای خود قاضی ثابت شود؛ به ویژه وقتی که طرف مقابل برای اثبات سوء سابقه، مدارک صحیح و موثقی داشته باشد.

۴. متهم هرگز به حقیقت اشاره نمی‌کند و حتی می‌کوشد تا توجه قاضی را از آن باز دارد.

حقیقت پنهان

از شیوه‌های رایج میان بازپرسان برای کشف حقایق، این است که ضمن توجه به اظهارات متهم، به آنچه سعی می‌کند از آن بگذرد و آن را

ص: ۱۲

نگوید نیز دقت می‌کنند. برای نمونه در بررسی خانه مظنون تنها به محل مورد نظر او نمی‌روند، بلکه محل‌هایی را نیز که مظنون به آن اشاره نمی‌کند، به خوبی بررسی می‌کنند.

بنابراین سؤال این است که چرا با وجود این همه روایاتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره ولایت امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، و فضایل بی‌کران ایشان نقل شده است، باز هم بعضی افراد تمامی این فضایل را نادیده می‌گیرند و نه تنها درباره جانشین حقیقی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اختلاف می‌کنند، بلکه مدعی می‌شوند که حق خلفا پایمال شده است. آیا همیشه مدعی، صاحب حق است؟! ما معتقدیم که همیشه مدعی، صاحب حق نیست! بسیار اتفاق می‌افتد که فردی به دیگری ظلمی می‌کند و برای کتمان حقیقت، خودش شاکی می‌شود.

برای مثال در داستان حضرت یوسف (علیه السلام)، هر چند زلیخا با نیرنگ ایشان را به کار خلاف دعوت می‌کند، اما حضرت یوسف (علیه السلام) قبول نمی‌کند و هنگام فرار، پیراهنش نیز پاره می‌شود. همان لحظه عزیز مصر با همراهانش از راه می‌رسند و زلیخا و حضرت یوسف (علیه السلام) را با هم می‌بینند. اما زلیخا پیش دستی می‌کند و می‌گوید: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به خانواده تو خیانت کند، جز زندان یا عذاب دردناک، چیست؟!» (یوسف: ۲۵)

در اینجا زلیخا با اطلاع از ظلم خود، مدعی حق می‌شود و به ظاهر نیز همه چیز به نفع زلیخاست. اما از آنجا که خداوند داد مظلوم را از ظالم می‌گیرد، این بار نیز شاهی از زنان مصر، حقیقت را افشا می‌کند؛ همان گونه که خداوند در قرآن چنین می‌فرماید:

ص: ۱۳

و در این هنگام، شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهنش از پیش رو پاره شده، آن زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می‌گوید، و او از راستگویان است. هنگامی که [عزیز مصر] دید پیراهن او از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حيله شما زنان است؛ که مکر و حيله شما زنان، عظیم است». (یوسف: ۲۶-۲۸)

ما معتقدیم که درباره جریان غدیر و امامت حضرت علی (علیه السلام)، برخی، از جمله نویسنده کتاب مذکور، بر خلاف حقایق مسلم تاریخی و حدیثی سخن گفته و مدعی مطالبی شده‌اند که عقل سلیم و وجدان بیدار، آنها را نمی‌پذیرد و در واقع می‌توان گفت که این سخنان را فقط برای پوشیده ماندن حقایق بیان کرده‌اند. از این رو در آغاز بحث برای یافتن حقیقت، جریان غدیر را هم از دیدگاه شیعیان و هم از دیدگاه نویسنده کتاب بیان می‌کنیم.

واقعہ غدیر**ماجرای غدیر به روایت نویسنده کتاب**

(۱)

نویسنده کتاب خلاصه این واقعہ را چنین نقل کرده است:

سال دهم هجری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای انجام دادن و تعلیم حج اسلامی عازم بیت‌الله الحرام بود، نامہ‌هایی به رؤسای قبایل عرب و بلاد مسلمانان، از جمله امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که در یمن مشغول جمع زکات بود، ارسال فرمود. علی (علیه السلام) اموال را به برخی از همراهان خود سپرد و با سرعت روانه مکہ شد و در روز ہفتم یا ہشتم ذی‌الحجہ خود را به رسول خدا رسانید. پس از انجام دادن مناسک حج، به سوی مأموریت خود، کہ حمل اموال بیت‌المال بود، برگشت. حضرت امیر (علیه السلام) در بازگشت مشاهده کرد آن افراد در برخی اموال کہ جزء بیت‌المال بود، تصرف کرده‌اند. لذا با آنها تندی و عتاب فرمود کہ برآنان گران آمد و پس از ملحق شدن به سایر مسلمانان، شروع به بدگویی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایرین کردند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کہ این

۱- راہی دیگر برای کشف حقیقت.

ص: ۱۶

وضعیت را مشاهده کرد برای اینکه علی (علیه السلام) به بدی شناخته نشود، بر خود لازم دید قبل از آنکه مسلمانان متفرق شوند و پیش از آنکه امواج این واقعه به مکه و مدینه برسد و مردم تحت تأثیر قرار گیرند، از شخصیت بارز و ممتاز علی (علیه السلام) دفاع کند. [از این رو] حضرت را با فضایل عالی به مسلمانان معرفی کرد و قضیه را در همان جا حل و فصل داد. لذا در اجتماع غدیر خم به معرفی آن جناب، و وجوب دوستی او بر جمیع مسلمانان پرداخت.

بنابر آنچه گذشت، نویسنده کتاب معتقد است که خطبه غدیر، واکنش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شکایت همراهان حضرت علی (علیه السلام) در سفر یمن از ایشان بوده است و مقصود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از خطبه غدیر و جمله «من كنت مولاه فهذا علی مولاه» این بود که اعلام کند: «هر کس دوست من است، با علی نیز دوستی کند».

حقیقت ماجرای غدیر به روایت شیعیان

شیعیان می گویند در سال دهم هجرت از طرف خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داده شد تا دو مسئله مهم از دین اسلام را به طور مفصل و رسمی به مردم ابلاغ کند: یکی «حج» و دیگری «ولایت و خلافت دوازده امام (علیهم السلام)». اعلام عمومی برای سفر حج داده شد و جمعیتی بیش از ۱۲۰/۰۰۰ نفر از هر سو عازم مکه شدند. با رسیدن ایام حج، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عرفات، مشعر و منا رفت و اعمال حج را یکی پس از دیگری با تمام واجبات و مستحباتش به مردم آموخت. در عرفات دستور الهی نازل شد و رسول الله (صلی الله علیه و آله)، علم و ودایع انبیا (علیهم السلام) را به حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام)،

ص: ۱۷

تحویل داد و به آن حضرت منتقل کرد. بلافاصله پس از اتمام حج، بلال، منادی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، از طرف آن حضرت اعلام کرد: «فردا کسی نباید باقی بماند و همه باید حرکت کنند تا در وقت معین در غدیر خم حاضر شوند».

صبح آن روز این جمعیت به غدیر خم رسیدند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور توقف در این منطقه را صادر کرد. سپس با آماده شدن مردم، آن حضرت سخنرانی تاریخی و آخرین خطابه رسمی خود را که حدود یک ساعت طول کشید، آغاز کرد. این خطابه گران قدر را می توان به یازده بخش تقسیم کرد. (۱)

نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در بخش اول، به حمد و ثنای الهی می پردازد. در بخش دوم، با اشاره به آیه تبلیغ (۲)، می فرماید: «اگر فرمان مهم الهی درباره امیر مؤمنان را به شما ابلاغ نکنم، رسالتم را انجام نداده‌ام». در بخش سوم به امامت ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) اشاره می کند. در بخش چهارم، این جمله معروف را می فرماید: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»؛ «هر کس من سرپرست (صاحب اختیار) اویم، این علی هم سرپرست اوست».

همچنین پیامبر، کمال دین و تمام نعمت را به ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) می داند. در بخش پنجم، رویگردانان از ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) را جهنمی معرفی، و برخی از فضایل امیر مؤمنان (علیه السلام) را بیان می کند. در بخش ششم، به عده‌ای از اصحابشان اشاره می کند که خلافت را پس از ایشان غصب،

۱- ر. ک: اسرار غدیر، محمدباقر انصاری، صص ۵۰-۵۲.

۲- يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ مائده: ۶۷

ص: ۱۸

و مردم را به جهنم می‌کشاند. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) تأکید فرمود که چون خداوند به افشانکردن نام آنها دستور داده است، من نیز مأمور به معرفی آنان نیستم. ولی این امر مانع از عذاب آخرت آنان نیست.

در بخش هفتم، ثمره ولایت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را بهشت، و روی تافتن از آن را جهنم معرفی می‌کند. در بخش هشتم، اوصاف و شئون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بیان می‌کند. در بخش نهم، مردم را به بیعت با خویش و حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) دعوت می‌کند. در بخش دهم، بیعت با ائمه اطهار (علیهم السلام) را مقدمه‌ای برای فهم تمام حلال‌ها و حرام‌ها تا روز قیامت می‌داند؛ زیرا تمام حلال‌ها و حرام‌ها به صورت تفصیلی در زمان ایشان مطرح نشده بود. در ضمن، بالاترین امر به معروف و نهی از منکر را امر به اطاعت از ائمه اطهار (علیهم السلام) و نهی از مخالفت با ایشان معرفی می‌کند. در بخش یازدهم، از مردم بیعت زبانی می‌گیرد و دوباره بر اطاعت از ائمه اطهار (علیهم السلام) تأکید می‌کند.

گفتنی است در بخشی از این خطابه گرانقدر، نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) به حاضران چنین فرمود: «ای مردم چه کسی سزاوارتر از شما به شماست؟» گفتند: «خداوند و پیامبر او».

سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از گرفتن اقرار از مردم و یادآوری چنین منصبی درباره حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

هر کس که من مولای اویم، علی هم مولای اوست. خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی می‌کند.

ص: ۱۹

آن‌گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

همانا خداوند مرا به رسالت مبعوث کرد. این مطلب برای من سنگین بود و می‌دانستم که مردم مرا با ابلاغ این امر تکذیب خواهند کرد. خداوند مرا بیم داد که باید این مطلب را ابلاغ کنی یا اینکه عذاب خواهی شد. سپس این آیه را نازل فرمود: (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

سپس پیامبر از حاضران خواستند که این پیام مهم را به غایبان، نسل در نسل، تا روز قیامت برسانند و امر کردند که همه با ایشان بیعت کنند و این مقام و منصب بزرگ را به امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، تبریک گویند. (۱)

بنابراین شیعه ماجرای غدیر و خطابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را بیان امر مهم جانشینی، و واگذاری امامت و خلافت به مولای متقیان علی (علیه السلام) می‌داند. گفتنی است که شیعیان انحصار خطابه غدیر به چند عبارت کوتاه را نمی‌پذیرند و استاد به موارد منقول اهل تسنن را فقط برای احتجاج با آنان بیان می‌کنند. شیعیان با ارجاع به کتاب‌هایی نظیر الغدیر، که از شیعه و اهل تسنن نقل کرده است، از جامعیت خطابه غدیر و اعتبار سند آن دفاع می‌کنند.

۱- الغدیر، ج ۱ ص ۲۸۲؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۷ و ج ۳۷، ص ۱۱۱. مدارک اصلی خطابه غدیر: روضه الواعظین، ج ۱، ص ۸۹؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۶؛ الیقین، ص ۳۴۳؛ نزهة الکرام، ج ۱، ص ۱۸۶؛ الاقبال، صص ۴۵۴ و ۴۵۶ و... ر. ک: خطابه غدیر در آینه اسناد، محمدباقر انصاری.

قضاوتی درباره نقل ماجرای غدیر

همان‌طور که دیدیم، هر دو طرف ادعا ماجرای غدیر را بیان کرده‌اند. با این تفاوت که شیعه آن را در ارتباط با موضوع جانشینی و ولایت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، می‌داند و برای ادعای خود، ادله‌ای را مطرح می‌کند. ولی نویسنده کتاب آن را در ارتباط با واقعه یمن و موضوع شکایت از حضرت علی (علیه السلام) می‌داند. البته درخور ذکر است که نویسنده کتاب هیچ سندی را برای گفته‌هایش بیان نکرده است و می‌دانیم در قضاوت، ادعای بی‌سند پذیرفته نمی‌شود. با این همه، وی از اعتقاد شیعه انتقاد می‌کند و آن را به چند دلیل، باطل می‌داند که اینک به بررسی آنها می‌پردازیم تا ببینیم کدام ادعا با منطق و عقل سازگارتر است.

قبل از بررسی ادله نویسنده کتاب، نکته بسیار مهم دیگر این است که گویا نویسنده هیچ اطلاعی از مدارک اهل تسنن ندارد؛ زیرا ۱۱۰ نفر از صحابه و ۸۹ نفر از تابعان که حدیث غدیر را نقل کرده‌اند، در کتب دانشمندان اهل تسنن به چشم می‌خورد. در قرن سوم ۹۲ دانشمند، در قرن هفتم ۲۱، در قرن هشتم هیجده و... و در قرن چهاردهم بیست دانشمند این حدیث را، البته نه به صورت کامل، نقل کرده‌اند و هیچ کدام ادعای نویسنده را بیان نکرده‌اند.^(۱)

گروهی تنها به نقل حدیث اکتفا نکرده، بلکه درباره اسناد و مفاد آن به‌طور مستقل کتاب‌هایی نوشته‌اند. «طبری» از مورخان بزرگ اهل تسنن، کتابی به نام «الولایة فی طرق حدیث الغدیر» نوشته، و این حدیث

۱- الغدیر، امینی، ج ۱، صص ۱۴-۱۵۹.

ص: ۲۱

شریف را از ۷۵ طریق از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است. (۱)

«احمد بن حنبل»، از محدثان بزرگ اهل تسنن، به چهل سند (۲)، «ابن حجر عسقلانی» به ۲۵ سند و «نسائی» به ۲۵۰ سند، حدیث غدیر را نقل کرده‌اند.

۱- الغدير، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱: عن عدی بن ثابت عن براء بن عازب قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي فينا الصلاة جامعة وكسح لرسول الله صلى الله عليه و آله تحت شجرتين فصلى الظهر وأخذ بيد علي رضي الله تعالى عنه فقال أستم تعلمون اني أولى بالمؤمنين من أنفسهم قالوا بلى قال أستم تعلمون اني أولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فأخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فلقية عمر بعد ذلك فقال له هنيئا يا بن أبي طالب أصبحت وأمست مولى كل مؤمن و مؤمنة.

ص: ۲۳

شبهه اول:**اشاره**

بی ارتباطی حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) با واقعه غدیر

نویسنده کتاب، اعتقاد شیعیان درباره غدیر را به چند علت مردود می‌داند که اینک به بررسی آنها می‌پردازیم. ایشان در نخستین دلیل خود می‌گوید:

اولاً رسول الله (صلی الله علیه و آله) جمله « من كنت مولاه فعلى مولاه » را نگفت، مگر آنکه يك اعتراض را رد کند و به لشکر علی (علیه السلام) بفهماند که بر صواب نبوده‌اند و این عکس‌العملی درباره عمل سربازان علی (علیه السلام) بود.

برای پاسخ به این شبهه، باید گفت بر طبق مدارک شیعه و اهل تسنن، ماجرای یمن و غدیر، دو واقعه تاریخی متفاوت و مستقل از هم، در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) بوده است. سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در دو واقعه، متفاوت و مستقل از هم بوده است. ولی نویسنده کتاب، سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، درباره یمن را با جریان غدیر خلط کرده است.

برای روشن‌تر شدن حقیقت، ماجرای یمن را به‌طور کامل بیان می‌کنیم

ص: ۲۴

تا علت ادعای شیعیان درباره اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، دو خطبه تاریخی مجزا از هم، که یکی را در غدیر و دیگری را در ماجرای یمن ایراد کرده است، واضح شود.

یمن و غدیر دو واقعه تاریخی مستقل

واقعه یمن، واقعه مسلم تاریخی است که بزرگان شیعه آن را در جای خود به دقت نقل کرده‌اند. اما مسئله اصلی این است که این واقعه نه تنها با استدلال شیعه درباره واقعه غدیر خم و اعلام جانشینی امیرمؤمنان (علیه السلام) منافاتی ندارد، بلکه مؤید آن است. شیعه طبق مدارک صحیح معتقد است که این واقعه در یکی از سفرهای حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) به یمن، و قبل از انجام دادن مراسم حج اتفاق افتاده است.^(۱)

طبق مدارک اهل تسنن، امیرمؤمنان (علیه السلام) سه بار به یمن سفر کردند: نخستین سفر برای دعوت به اسلام، و دو سال قبل از حجه‌الوداع انجام شد که شکایات و جریان خالد در آن اتفاق افتاد. در سفر دوم هیچ شکایتی نقل نشده است. این سفر برای قضاوت انجام شد. سفر سوم نیز قبل از حجه‌الوداع واقع شد که نبی اکرم در دفاع از امیرمؤمنان (علیه السلام) سخن گفت. درحالی که واقعه غدیر بعد از حجه‌الوداع است. بنابراین طبق مدارک اهل سنت، هیچ‌یک از سفرهای یمن ربطی به ماجرای غدیر خم ندارد. گفتنی است سفر اول در سال هشتم هجری واقع شد؛ درحالی که واقعه غدیر در سال دهم اتفاق افتاد. پس سفر اول هیچ ربطی به غدیر ندارد. در سفر دوم هم که هیچ شکایتی

۱- الارشاد، ج ۱، صص ۱۷۰ - ۱۷۴.

ص: ۲۵

واقع نشده است. (۱) پس از نظر زمانی، تنها می‌توان در مورد سفر سوم بحث و بررسی کرد که نزدیک مراسم حج بوده است. جالب توجه آنکه نقل نویسنده کتاب با هیچ‌یک از مدارک معتبر اهل تسنن سازگاری ندارد. جریان خالد و استفاده سپاهیان از اموال زکات بدون اجازه امیر مؤمنان (علیه السلام) و شکایت مردم به نبی اکرم، در روایات سفر اول آمده است. در حالی که هیچ سخنی از حجة‌الوداع در این روایات نیست. بسیار تعجب‌آور است که نویسنده کتاب چگونه ماجرای خالد را در سال دهم هجری و واقعه حجة‌الوداع نقل کرده است. ضمن آنکه این روایات نیز بر امامت و خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) دلالت دارد (۲) که در آینده از آن سخن می‌گوییم.

طبق مدارک معتبر اهل تسنن، نویسنده کتاب، بین روایات سفر اول و سوم و ماجرای غدیر خلط کرده است. ما در ادامه توضیح خواهیم داد:

اولاً اگر منظور نویسنده، سفر سوم یمن است، هیچ ارتباطی با واقعه غدیر ندارد و قبل از انجام دادن مراسم حج، پیامبر به شکایات جواب داده است.

ثانیاً اگر منظور، سفر اول است، مدارک معتبر اهل تسنن هیچ ردپایی

۱- حدیث الغدیر و شبهه شکوی جیش یمن، سید محمد حسینی قزوینی، به نقل از صحیح بخاری، ج ۳، صص ۹۸، ۴۲۵۶ و ۴۲۵۷؛ مسند احمد، ج ۵، صص ۳۵۰ و ۳۵۶؛ البداية و النهایة، ج ۵، ص ۱۲۲. . . .

۲- عباراتی نظیر عبارت‌های زیر از زبان مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله، به‌طور کامل بیانگر خلافت و امامت امیر مؤمنان علیه السلام است: «فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی»، «من کنت ولیه فعلی ولیه»: مسند احمد، ج ۵، صص ۳۵۰ - ۳۵۶، «انه ولیکم بعدی»: المعجم الاوسط، الطبرانی، ج ۶، ص ۱۶۳، «علی منی و انا من علی و علی ولی کل مؤمن بعدی»: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۰۴؛ معجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۲۸.

ص: ۲۶

از حجةالوداع و واقعه غدیر در خود به جای نگذاشته است. بنابراین استقلال دو واقعه به روشنی مشهود است. نکته مهم دیگر آنکه، این روایات اتفاقاً اثبات کننده خلافت و امامت امیرمؤمنان است. ثالثاً اگر نویسندگان روایاتی را ساخته و پرداخته است، نیازی به بررسی ندارد؛ زیرا ما بدون مدرک و سند، هیچ سخن و استدلالی را قبول نخواهیم کرد.

استقلال دو واقعه یمن و غدیر در سفر سوم امیرمؤمنان (علیه السلام) به یمن

«ابن هشام» در کتاب سیره خود به نقل از «سیره ابن اسحاق»، ماجرای شکایت همراهان خالد بن ولید را از حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) که پس از بازگشت از یمن نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام شد، چنین ثبت کرده است: (۱)
 زمانی که حضرت علی (علیه السلام) برای دیدار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از یمن به سوی مکه حرکت کرد، به سوی رسول الله (صلی الله علیه و آله) شتافت و یکی از اصحاب را بر سپاهی که همراه ایشان بود، جانشین قرار داد. آن شخص عجله کرد و از منسوجاتی که [به عنوان زکات یا غنیمت، همراه کاروان و] در اختیار حضرت علی (علیه السلام) بود بر سپاهیان پوشاند.
 زمانی که سپاه به مکه نزدیک شد، حضرت از شهر بیرون آمد تا آنان را ملاقات نماید که ناگاه لباس‌ها را به تن آنها دید و [به فرمانده‌ای که گمارده بود] فرمود: «وای بر تو! این چه وضعی است؟» او گفت: «افراد را پوشاندم تا وقتی در میان مردم وارد می‌شوند، برازنده باشند».

ص: ۲۷

حضرت فرمود: «وای بر تو، پیش از آنکه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسیم این لباس‌ها را در آور». پس او لباس‌ها را در آورد و به جای خود برگرداند. سپاهیان به دلیل این کار، اظهار شکایت نمودند.

«ابن اسحاق» از «ابوسعید خدری» چنین نقل می‌کند:

مردم از علی (علیه السلام) شکایت کردند. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم! از علی شکایت نکنید که او در امور الهی جدی‌تر از آن است که مورد شکایت قرار گیرد».

ابن اسحاق گوید: «سپس رسول خدا از این موضوع در گذشت و به حج خویش مشغول شد. پس مناسک را به مردم آموخت و سنت‌های حج را به آنان تعلیم داد».

چنان‌که ملاحظه می‌شود ابن هشام تصریح کرده است افراد اعزامی به یمن از حضرت علی (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در واکنش به شکایات، سخنرانی فرمود و از امیرمؤمنان (علیه السلام) دفاع کرد. سپس به مناسک حج مشغول شد و اعمال حج را به مسلمانان آموخت.

براساس این نقل، ماجرای شکایت از حضرت علی (علیه السلام) و واکنش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن، در حد ایراد خطابه در دفاع از امام (علیه السلام)، قبل از اعمال حج، یعنی دست کم ده روز قبل از غدیر خ-م، انجام شده است. این در حالی است که ماجرای غدیر هنگام بازگشت از سفر حج رخ داده است و این دو واقعه ربطی به هم ندارند!

گفتنی است که نویسنده کتاب در نوشته خود، برخلاف این حقیقت، چنین وانمود می‌کند که امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از انجام دادن مناسک حج

ص: ۲۸

به‌سوی گروه اعزامی به یمن بازگشته، و از آنها بازخواست کرده است. بنابراین بعد از آن، افراد به رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) مراجعه، و از حضرت علی (علیه السلام) شکایت کردند. نویسنده فاصله زمانی میان خطابه غدیر و ماجرای شکایت را کم کرده تا این دو موضوع را به هم ارتباط دهد و این تحریف طبیعی تر جلوه داده شود.

البته شاید نویسنده کتاب یا کسانی که این شبهه را مطرح می‌کنند، این شیوه را از «ابن کثیر» آموخته باشند؛ زیرا او همانند «ابن هشام» ماجرای فوق را ابتدا از سیره ابن اسحاق نقل می‌کند. ولی جملات پایانی، یعنی «ثم مضى رسول الله ۹ علی حجه، فأرى الناس مناسكهم و أعلمهم سنن حجه»، را حذف می‌کند تا معلوم نشود شکایت مردم از علی (علیه السلام) و پاسخ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مربوط به قبل از مراسم حج بوده است تا خطابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در غدیر را به این ماجرا مربوط کند و حتی بر این حقیقت که «خطبه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در سفر اول به یمن نشانی دیگر از ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام)» است، سرپوش گذارد.

ما معتقدیم که دفاع پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از حضرت علی (علیه السلام) در سفر اول ایشان به یمن نیز، جانشینی و وصایت حضرت را ثابت می‌کند و سخنان پیامبر تنها به منزله دفاع معمولی از حضرت علی (علیه السلام) برابر عصبانیت مردم نبوده است. در ضمن، این واقعه، دو سال قبل از حجة الوداع، یعنی سال هشتم هجری، به وقوع پیوسته است. (۱) بنابراین هیچ ربطی به واقعه غدیر ندارد.

«احمد بن حنبل» در «مسند» خود و «نسائی» در «خصائص امیرالمؤمنین» ماجرای شکایت «بریده» را این طور نقل می‌کنند:

۱- ر. ک: حدیث الغدیر و شبهه شکوی جیش یمن.

ص: ۲۹

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دو سپاه به سوی یمن فرستادند. بر یکی از آنها علی بن ابی طالب و بر دیگری خالد بن ولید را فرماندهی داده و فرمودند: «اگر شما دو گروه با هم جمع شدید، فرمانده کل هر دو گروه علی بن ابی طالب است. اما اگر از هم جدا بودید، فرماندهی یکی از آن دو گروه با علی و دیگری با خالد است». [اما چون در یمن همه در قالب یک سپاه درآمدند، فرماندهی سپاه را علی (علیه السلام) به عهده گرفت].

سپاه اسلام در نقطه‌ای از یمن با قبیله بنی زید به نبرد پرداخت و بر مشرکان پیروز شد و غنایمی به دست آورد. در این میان علی بن ابی طالب از غنایم جنگی، جاریه‌ای را برای خود برداشت. بریده می گوید: «خالد بن ولید درباره این ماجرا نامه‌ای به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نوشت و به من داد. نزد پیامبر رفتم، نامه را تسلیم ایشان کردم. یکی از یاران پیامبر نامه را برای ایشان خواند. دیدم که آثار خشم در چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظاهر شد» بریده می گوید: «[برای تبرئه خود گفتم] ای رسول خدا! مرا به همراه خالد فرستادی و دستور دادی از او اطاعت کنم. به فرمان خالد به چنین کاری اقدام کرده‌ام». نبی خدا فرمود: «درباره علی بدگویی مکنید. او از من است و من از او هستم و او ولی شما پس از من است». [و دوباره این جمله را تکرار فرمودند].

در این شکایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به بریده، که لب به شکایت گشوده بود، فرمود که «آیا نمی دانی علی پس از من ولی شماست؟! (۱)»

چرا پیامبر در فرمایش خود از واژه «بعدی» استفاده کرده است؟ گروهی می گویند که واژه «ولی» افزون بر معنای سرپرستی، که لازمه اش

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۹۸: «اما علمت... انه ولیکم بعدی؟!». .

ص: ۳۰

حکومت و حق امر و نهی است، به معنای دوستی و نیز نصرت است. آنان مدعی‌اند که مقصود رسول خدا از ولایت امام علی (علیه السلام) دو معنای اخیر است. اما پیامبر در این حدیث فرمود که علی (علیه السلام)، ولی و سرپرست مردم پس از رسول خداست. در نتیجه: از نظر زمانی، این دو واقعه مستقل از هم است. همچنین هر دو واقعه نشان‌دهنده و اثبات‌کننده ولایت حضرت علی (علیه السلام) است.

شواهد استقلال دو خطبه غدیر و یمن

اشاره

قراین و شواهد دیگری نیز وجود دارد که اثبات می‌کند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای مردم مکه دو خطابه ایراد فرمود: اولی قبل از انجام دادن مناسک حج، و برای رد شکایت از حضرت علی (علیه السلام) ایراد شد. دومی، خطابه غدیر بود که بعد از اتمام حج و در بازگشت از مکه برای اعلام جانشینی امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) بیان شد. شواهد و قراین اثبات‌کننده استقلال این دو خطابه بدین شرح است:

۱. بیان عبارات متفاوت در متن این دو خطابه

عباراتی که برای نقل این دو واقعه ذکر شده، با هم متفاوت است. در عباراتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در واکنش به شکایت از حضرت علی (علیه السلام) در منابع شیعه و اهل تسنن ذکر شده است، جملاتی مانند «لا تشکوا علیاً»، «إرفعوا ألسنتکم عن علی» و... به چشم می‌خورد؛ بدین معنا که از «علی (علیه السلام) شکایت نکنید»، «زبان از ملامت علی (علیه السلام) کوتاه کنید». اما در آنچه از خطبه غدیر نقل شده است، نه تنها هیچ قرینه‌ای در ارتباط سخن با شکایت از امیرمؤمنان (علیه السلام) وجود ندارد، بلکه عباراتی نظیر «عاد من عاداه» و «واخذل من

ص: ۳۱

خزله» با این معنا که «خدایا! دشمن بدار هر که علی (علیه السلام) را دشمن می‌دارد» و «خدایا! رها کن هر که علی (علیه السلام) را رها می‌کند»، ولایت حضرت علی (علیه السلام) را ثابت می‌کند و استقلال دو واقعه یمن و غدیر را نشان می‌دهد.

۲. اقرار گرفتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مردم در غدیر با جمله «مَنْ اُولی بکم مِنْ اَنْفُسِكُمْ»

ولایت به معنای صاحب اختیار است. ولی الهی حق امر و نهی بر مردم دارد و بر جان، مال و هر آنچه مردم به آن اختیار دارند، اولویت دارد. ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر مردم، بالاترین منصب الهی است. روز غدیر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مردم بر ولایت خویش اقرار گرفت و فرمود: «مَنْ اُولی بکم مِنْ اَنْفُسِكُمْ؟»؛ «چه کسی از شما به خودتان سزاوارتر است؟» مردم پاسخ دادند: «خدا و رسول (صلی الله علیه و آله)». سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ کنت مولاه فهذا علی مولاه»؛ «هر کس که من بر او ولایت داشتم، بعد از من علی (علیه السلام) بر او ولایت دارد». این عبارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقام ولایت حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) را بر مردم روشن می‌کند. در نتیجه شکایت از کسی که صاحب اختیار مردم است و بر آنان حق امر و نهی دارد، به طور کلی منتفی می‌شود؛ زیرا مقام ولایت بسیار بالاتر از شکایت عادی است.

۳. خبر دادن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مرگ خویش، بیان وصیت به امامت و خلافت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از عبارت «مَنْ کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» خبر از امر وصایت علی (علیه السلام) بعد از مرگ خویش می‌دهد و

ص: ۳۲

می‌فرماید: «ألا لا تحلّ امرء المؤمنین بعدی لأحد غیره» (۱). این بدان معناست که ایشان در صدد بیان وصیتی مهم برای جمعیت ده‌ها هزار نفری مسلمانان در غدیر خم بوده‌است و این بیان، به جز با تعیین جانشین برای خود در امر امامت و خلافت و سرپرستی سازگاری ندارد!

۴. دستور به تبریک گفتن حاضران به امیرمؤمنان (علیه السلام)

مطابق برخی روایات، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از پایان خطبه خویش در غدیر، به مردم امر کرد تا به علی (علیه السلام) تبریک و تهنیت بگویند. (۲) «عمر» و «ابوبکر» نیز جزء نخستین کسانی بودند که به امام تبریک گفتند. دوست داشتن علی (علیه السلام) تبریک می‌خواهد، یا مقام جانشینی؟! متأسفانه نویسندگان کتاب این‌گونه واقعیت‌های تاریخی را که هم شیعیان و هم اهل تسنن ذکر کرده‌اند، نادیده گرفته، و در کتاب خود هیچ اشاره‌ای به آنها نکرده‌است. درحالی که همین تبریک و تهنیتی که حاضران بعد از ایراد خطابه به حضرت علی (علیه السلام) گفتند، ثابت‌کننده مقام جانشینی و ولایت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) است.

۵. تصریح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ترس از تکذیب مردم در خطبه غدیر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر پس از بیان آیه تبلیغ، فرمود: «خداوند

۱- «هشدار که پس از من امارت مؤمنان بر کسی جز او روا نباشد». خطابه غدیر، بخش سوم.

۲- حافظ ابوسعید نیشابوری م ۴۰۷ در شرف المصطفی از احمد بن حنبل به دو سند: یکی از براء بن عازب و دیگری از ابوسعید خدری نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هتئونی هتئونی ان الله تعالی خصّنی بالنبوة و خصّ اهل بیتی بالإمامة»؛ «به من تبریک بگویید. به من تبریک بگویید؛ زیرا خداوند متعال نبوت را مخصوص من و امامت را مخصوص اهل بیتم قرار داد. عمر بن خطاب در همین وقت جلو آمد و به حضرت علی علیه السلام گفت: «ای ابوالحسن! بر تو مبارک باد. مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی»: الغدیر، ج ۱، ص ۲۷۴.

ص: ۳۳

امنیت از آزار مردم را برایم تضمین کرده است». سپس نگرانی خود را از کارشکنی‌های امت برای تبلیغ این امر مهم، چنین ابراز فرمود:

فَسَاءَ لَتْ جِبْرِئِيلَ أَنْ يَسْتَعْفَى لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ، أَيُّهَا النَّاسُ، لِعِلْمِي بِقَلْبِ الْمُتَّقِينَ وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَادِّعَاءِ اللَّائِمِينَ وَحِيلِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالْإِسْلَامِ. (۱)

من از جبرئیل خواستم که از خداوند اجازه خواهد تا مرا از مأموریت تبلیغ به شما معاف دارد؛ زیرا کمی پرهیزکاران و فزونی منافقان و دسیسه ملامتگران و مکر مسخره‌کنندگان اسلام را می‌دانم.

«سیوطی» از دانشمندان اهل تسنن نیز ماجرا را این گونه نقل کرده است: (۲)

رسول خدا فرمود: همانا خداوند مرا مبعوث به رسالتی نمود؛ این مطلب برای من سنگین بود و می‌دانستم که مردم مرا با ابلاغ این امر تکذیب خواهند کرد. خداوند مرا بیم داد که باید این مطلب را ابلاغ کنی یا اینکه عذاب خواهی شد. آن گاه این آیه را نازل فرمود: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (مائده: ۶۷)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از چه چیزی می‌ترسید؟ آیا ابلاغ این مطلب که حضرت علی (علیه السلام) دوست و یاور شماست، ترسی دارد؟ هرگز! بلکه ایشان تنها از ابلاغ ولایت و خلافت حضرت علی (علیه السلام) بر مردم خوف داشت؛ زیرا می‌دانست قریش با علی (علیه السلام) دشمنی دارد؛ چون او همان کسی است که در جنگ‌ها پدران و اقوام آنها را کشته است!

۱- الیقین، ص ۳۴۹.

۲- الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

نتیجه‌گیری

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دو سال قبل از حجة‌الوداع، در ماجرای یمن، خطابه‌ای در رد شکایت از حضرت علی (علیه السلام) ایراد، و سفارش کرد که ایشان بعد از من سرپرست امور شماست (۱) و پس از آن نیز پیش از مراسم حجة‌الوداع به شکایت مردم ضمن خطبه‌ای پاسخ داد و در زمان دیگری، یعنی در بازگشت از حجة‌الوداع، در روز هجدهم ذی‌الحجة با ایراد خطابه غدیر، ایشان را به‌طور رسمی جانشین خود کرد. بنابراین میان دو ماجرا (آنچه قبل از حجة‌الوداع تحقق یافته، و آنچه پس از آن واقع شده است) در شبهه نویسنده خلط شده است.

۱- آنه ولیکم بعدی.

شبهه دوم: استفاده پیامبر از جملات دوپهلو

اشاره

نویسنده کتاب، دلیل دوم را در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، چنین بیان می‌کند: «درباره چنین امر مهمی چرا باید رسول‌الله از جمله دوپهلو یا سه‌پهلو استفاده کنند و توضیح بیشتری ندهند! باید واضح می‌گفتند که علی خلیفه من است و شرح مفصلی می‌دادند». در ابتدای سخن، نویسنده معتقد بود که واقعه غدیر مربوط به یمن است و پیامبر تنها می‌خواست دیدگاه منفی بعضی از مردم را درباره حضرت علی (علیه السلام) برگرداند. این ادعای نویسنده نشان می‌دهد که کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هیچ وجه دوپهلو یا سه‌پهلو نیست.

حال اگر در ادامه می‌گویید جملات پیامبر دوپهلو یا سه‌پهلو است، دیگر نمی‌تواند ادعا کند که واقعه غدیر مربوط به یمن است! به بیان دیگر، دوپهلو یا سه‌پهلو بودن کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ادعای اول او را باطل می‌کند.

وضوح خطبه غدیر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای بیان حق امیرمؤمنان (علیه السلام)، هرگز از جملات چندپهلوی استفاده نکرده است. ما معتقدیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خطبه مفصلی خوانده است. در حالی که بیشتر اهل تسنن عبارات خطابه را بسیار مختصر آورده‌اند. پیامبر در روز غدیر، نه تنها علی (علیه السلام) را به‌طور رسمی با لفظ، خلیفه و وصی پس از خود معرفی کرد، بلکه برای آنکه برای کسی جای تردیدی باقی نماند، بر بالای جهاز شتران دست حضرت علی (علیه السلام) را بالا برد و فرمود: «هرکس من مولای اویم، بعد از من، این علی مولای اوست». سپس فرمود:

ای مردم! همانا من نی‌ام و علی وصی پس از من است. صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی از آن امر فرموده، و پس از من علی است که به‌درستی و راستی راهنمای آن است و به آن حکم و دعوت می‌کند. فرمان او را بشنوید و گردن نهید و پیروی‌اش کنید و از آنچه بازتان دارد، خودداری کنید تا راه یابید. به‌سوی هدف او حرکت کنید و راه‌های گوناگون، شما را از راه باز ندارد! علی، برادر و وصی و نگهبان دانش من است. علی، یاور دین خدا و دفاع‌کننده از رسول اوست.

در آن روز، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نکات بسیاری درباره ولایت علی (علیه السلام) بیان فرمود؛ به‌گونه‌ای که همه منظور ایشان را دانستند و در نهایت نیز با امیرمؤمنان (علیه السلام) بیعت کردند و به ایشان تبریک گفتند. متن خطابه نشان می‌دهد که این جملات به‌طور کامل مقام جانشینی امام را تفهیم می‌کند و همگی مسلمانان نیز بدون هیچ‌گونه پرسشی با حضرت بیعت کردند. بنابراین:

اولاً: اگر واقعه غدیر بنابر ادعای شبهه‌کننده، به‌طور روشن در ارتباط

ص: ۳۷

با یمن می‌بود، صرف این ادعا، چندپهلوی بودن خطبه غدیر را باطل می‌کند. گویا شبهه‌کننده توجه نداشته است که دلیل دومش نقض دلیل نخست اوست.

ثانیاً: خطابه غدیر، مطابق نقل شیعه، کلامی واضح است و به هیچ‌وجه چندپهلوی نیست؛ همان‌طور که در بالا به آن اشاره کردیم. ثالثاً: ما در ادامه توضیح می‌دهیم که واقعه غدیر حتی مطابق آنچه اهل تسنن به اجمال نقل کرده‌اند، نه تنها کلامی چندپهلوی نیست، بلکه قراین روشن نشان می‌دهد که در خصوص ولایت حضرت علی (علیه السلام) است. البته باید گفت فراوانی نکاتی که پیامبر در موقعیت‌های مختلف، غیر از غدیر، درباره امیرمؤمنان (علیه السلام) فرموده‌است و اهل تسنن نیز نقل کرده‌اند، قرینه است که این عبارات خطابه، درباره ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) باشد.

چرا اهل تسنن نیز باید غدیر را به جانشینی حضرت علی (علیه السلام) ارتباط دهند؟

بسیاری از اهل تسنن خطبه غدیریه پیامبر را به صورت خیلی مختصر و در قالب حدیث آورده‌اند. اما درخور توجه است که آنان تقریباً تمامی قطعات خطبه شیعی غدیر را در کتاب‌های خود به صورت جداگانه آورده‌اند؛ برای مثال، ما معتقدیم که پیامبر اکرم در خطبه غدیر چنین فرمایش‌هایی داشته‌اند: «علی بن ابی طالب، برادر، وصی و جانشین من میان امت، و امام پس از من است»، «هرکه با او مخالفت کند ملعون است و هرکه پیرو و تصدیق‌کننده‌اش باشد، در مهر و رحمت است»، «آگاه باشید که جز این برادرم (علی) کسی نباید امیرمؤمنان خوانده شود، هشدار که پس از من سرپرستی مؤمنان برای کسی جز او روا نباشد!»

ص: ۳۸

اهل تسنن نیز این سخنان را به طور جداگانه آورده‌اند که در اینجا تنها به چند نمونه از آنها بسنده می‌کنیم:
از «براء بن عازب» نقل شده است که گفت:

ما با رسول خدا [صلی الله علیه و آله] در سفر بودیم. به غدیر خم رسیدیم. ندا داده شد برای نماز، و زیر درختان را برای رسول خدا رفت و روب کردند. نماز ظهر را خواندند و دست علی [علیه السلام] را گرفتند و فرمودند: «آیا نمی‌دانید که من بر مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» مردم گفتند: «آری». فرمودند: «آیا نمی‌دانید که همانا من از هر مؤمن بر خودش سزاوارترم؟» مردم گفتند: «آری». پس دست علی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، پس علی هم مولای اوست. خداوند! دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن باش». [براء بن عازب] گفت: «بعد از این عمر جلو آمد و [به علی (علیه السلام)] گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابی طالب! تو مولای هر زن و مرد مؤمن شده‌ای». (۱)

همچنین پیامبر فرمود: «برای هر نبی، وصی و وارثی است و همانا علی، وصی و وارث من است». (۲) همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود:
ای فاطمه! همانا کرامت [خاص] خداوند عزوجل به تو این است که تو را به اولین اسلام‌آوردگان و داناترین و بردبارترین تزویج کرد.

-
- ۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۰۹؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۳ و ج ۲، صص ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۱ و ۳۹۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵؛ التاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۱۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، صص ۱۱۴ و ۱۱۷ و ...
 - ۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۲ و ج ۳، ص ۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۲۰؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۳۴؛ اسنی المطالب، ص ۸۹؛ المناقب، خوارزمی، ص ۸۵.

ص: ۳۹

همانا خدای بلندمرتبه به اهل زمین نظری فرمود و مرا از میان ایشان انتخاب کرد و به نبوت و رسالت مبعوث کرد و سپس نظری فرمود و از میان ایشان، همسر تو را برگزید و به من وحی فرمود که تو را به همسری او در آورم و او را به عنوان وصی برگزینم. (۱)

و نیز پیامبر فرمود: «همانا این (علی) برادر من، وصی من و جانشین من میان شماست. پس [فرمان] او را بشنوید و از او اطاعت کنید» (۲).

در روایتی آمده است:

«ام سلمه» خطاب به «عایشه» گفت: «شنیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی جانشین من میان شما در زمان حیات و مرگ من است. پس هر که او را عصیان کند مرا عصیان کرده است. ای عایشه! آیا تو [به این سخن] گواهی می دهی؟» عایشه گفت: «به خدا قسم بله». (۳)

در روز خیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «پس از من، تو امام و ولی هر زن و مرد مؤمنی». (۴)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی باب حطه است. هر کس از آن وارد شود، مؤمن، و هر کس از آن خارج شود، کافر است» (۵).

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هر کس بعد از من از علی جدا گردد، روز قیامت هرگز مرا نخواهد

-
- ۱- کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۶۰۴؛ منتخب کنز العمال، ج ۴، ص ۶۴۱.
 - ۲- کنز العمال، ج ۱۳، صص ۱۱۴ و ۱۳۳؛ مناقب الامام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان الکوفی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۸ و ج ۱، صص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، صص ۳۱۰ و ۳۱۱.
 - ۳- الفتوح، ج ۲، ص ۴۵۵.
 - ۴- المناقب، خوارزمی، ص ۶۱.
 - ۵- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۶؛ جامع الاحادیث، ج ۶، ص ۱۹۸.

ص: ۴۰

دید و من نیز او را نخواهم دید و هر که با علی مخالفت ورزد، خدا بهشت را بر او حرام می‌کند و جایگاه او را آتش قرار می‌دهد و هر کس علی را رها کند، خداوند، روزی که اعمال بر او عرضه می‌شود، خوارش می‌کند. هر کس علی را یاری کند، آن روز که خدا را ملاقات کند، خداوند یاری‌اش کند. . . . (۱)

ابوذر روایت می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هر کس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده، و هر که مرا عصیان کند، خدا را عصیان کرده است و هر که علی را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هر که علی را عصیان کند، مرا عصیان کرده است. (۲)

گفتنی است برخی منابع اهل تسنن تصریح می‌کند که خود رسول خدا لقب «امیرالمؤمنین» را بر ایشان نهاده است. (۳)
بنابراین حتی اگر اهل تسنن از آن همه خطبه طولانی غدیر، تنها به بخشی از آن اشاره کرده باشند، احادیث فراوان آنان درباره امیرمؤمنان نشان می‌دهد که معنای ولایت در حدیث غدیر به معنای خلافت و جانشینی است، نه صرف دوستی.

۱- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۵۴.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۰۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، صص ۳۰۶ و ۳۰۷ و ج ۲، ص ۲۶۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۷۶.

۳- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، صص ۳۲۶ - ۳۲۸ و ج ۲، صص ۳۳۳ - ۳۳۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۸۲؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۲۲.

شبهه سوم: دلالت نکردن حدیث غدیر بر خلافت

اشاره

از دیدگاه اصحاب

نویسنده کتاب، دلیل سوم را در رد اعتقاد شیعه به غدیر، چنین بیان می‌کند:

حاضران از حرف رسول الله (صلی الله علیه و آله) این [جانشینی] را نفهمیدند و بعد از مرگ رسول الله (صلی الله علیه و آله) از بین انصار و مهاجر حتی یک نفر نیز غدیر را به یاد نیاورد و آن چیزی را که امروز شیعه از حرف رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌فهمد، هیچ کس دیگر نفهمید!

طبق مدارک اهل تسنن و شیعه، مردم در همان روز غدیر و بعد از آن، با گفتار و کردارشان، معنای سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را فهمیدند و ولایت و سرپرستی امیرمؤمنان (علیه السلام)، و ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) را تنها پیام مهم غدیر دانستند. در ضمن، بیعت کردن و تبریک گفتنشان به امیرمؤمنان (علیه السلام)، نشانی دیگر از همین حقیقت است.

ص: ۴۲

شعرهایی که شعرا در غدیر سرودند و احتجاج صحابه به غدیر، نشانه‌های دیگری است که مردم، پیام نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) را فهمیدند و به مرور زمان نیز از یاد نبردند.

بیعت در روز غدیر، نشانی از فهم جانشینی

همان‌طور که می‌دانیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از ایراد خطبه غدیر و اعلام جانشینی علی (علیه السلام)، از تمامی حاضران بدین صورت اقرار گرفت: «ای پیامبر! ما سخن تو را شنیدیم و اطاعت می‌کنیم». سپس امر فرمود که همگی با حضرت علی (علیه السلام) بیعت کنند و این مقام بزرگ را به ایشان تبریک گویند. نخستین کسانی که دست خود را برای اطاعت و بیعت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) رسانیدند، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر بودند و آن‌گاه دیگر افراد از مهاجر و انصار، و سایر مردم تا هنگامی که نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد. این جریان ادامه یافت تا اینکه نماز مغرب و عشاء نیز در یک وقت خوانده شد. دست‌دادن و بیعت کردن همه مردم نیز تا سه روز پیوسته ادامه داشت. (۱)

این‌گونه بیعت کردن و تبریک گفتن حاضران که در تاریخ ذکر شده است، نشان از آن دارد که همه، جانشینی علی (علیه السلام) را فهمیدند؛ زیرا بیعت گرفتن پیامبر از مردم و امر ایشان به تبریک گفتن به امیرمؤمنان (علیه السلام) بی‌شک به علت تأکید به دوست‌داشتن و شکایت‌نکردن از ایشان نبوده است. همچنین ذکر شده است که خلیفه اول و دوم بعد از سخنان پیامبر برای تبریک نزد حضرت علی (علیه السلام) رفتند. خلیفه دوم خطاب به حضرت

۱- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۱۷؛ الیقین، ص ۳۶۰؛ الغدیر، ج ۱، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.

ص: ۴۳

علی (علیه السلام) گفت: «گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب! مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی». (۱)

شعر شعرا، نشانی دیگر از فهم جانشینی

پس از آن هم نه تنها حاضران در غدیر، بلکه تمام مردم این واقعه بزرگ را به یاد داشتند. شاعران بسیاری همچون «حسان بن ثابت» و دیگر شعرا درباره امامت و جانشینی امیرمؤمنان (علیه السلام) شعرها سرودند:

ینادیهم یوم الغدیر نیّهم

بخمّ، فأسمع بالرسول منادیا

يقول فمّن مولاکم و ولیکم

فقالوا ولم یبدوا هناك التعمایا

الهک مولانا و انت ولینا

ولا تجدن فی الخلق للأمر عاصیا

فقال له قم یا علی فأنّی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمّن کنت مولاه، فهذا ولیه

فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه

وکن للذی عادا علیا معادیا (۲)

در روز غدیر پیامبرشان به بانگ بلند ندایشان داد، غدیری که در سرزمینی خم قرار داشت، بشنو به ندای پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: چه کسی سرپرست و ولی شماست؟ آنان بدون پرده پوشی و درنگ گفتند: معبود تو مولای ما و خود تو ولی ما هستی و تو میان آنان کسی نمی‌یابی که

۱- تفسیر الثعلبی، ج ۴، ص ۹۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، صص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۸۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۰ و ج ۲، ص ۳۹۰؛ تفسیر الرازی، ج ۱۲، ص ۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴؛ مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، پاورقی ص ۲۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱ برای منابع بیشتر تهنیت شیخین ر. ک: به الغدیر، ج ۱، صص ۵۱۰ - ۵۲۷؛ الامالی، شیخ صدوق، ص ۵۰؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۳۵۶؛ الارشاد، ج ۱، ص ۱۷۷؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۰۴؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۸.

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، پاورقی ص ۲۰۱؛ مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ص ۱۲۱؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۳۶.

ص: ۴۴

مخالفت نماید. در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! برخیز که من تو را برای امامت و هدایت این خلق برای بعد از خویش شایسته دیدم. پس هر کس که من در زندگی مولای او بودم این علی سرپرست اوست. پس ای مردم. یاران و دوستداران او را دوست باشید و یاران راستین برای او گردید. آن گاه فرمود: بارالها! دوستدارانش را دوست بدار و برای هر کس که علی را دشمن دارد دشمن باش.

پس می‌بینیم که طبق مدارک اهل تسنن، اصحاب نیز همین مطلب را از کلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فهمیدند.

احتجاج صحابه با غدیر، نشانی دیگر از فهم جانشینی

بسیاری از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، پس از واقعه غدیر با مردم درباره پیام اصلی خطابه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) احتجاج کردند. ابوذر (۱)، عمار یاسر (۲)، مالک بن نویره (۳)، حذیفه بن یمان (۴)، بلال حبشی (۵)، اصبع بن نباته (۶)، ابویوب انصاری (۷) و قیس بن سعد بن عباده (۸) و... افرادی‌اند که در شرایط گوناگون با غدیر بر مردم اتمام حجت کردند. (۹) در اینجا برای اختصار تنها به احتجاج «قیس بن عباده» اشاره می‌کنیم:

۱- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۹۳.

۲- همان، ص ۳۰.

۳- نزهة الکرام، ج ۱، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۴- بحار الانوار، ج ۳۷، صص ۱۹۳ و ۱۹۴ و ج ۲۸، ص ۹۸؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۱۵۹.

۵- مثالب النواصب [نسخه خطی]، ص ۱۳۴.

۶- الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۳.

۷- همان، ص ۱۸۸.

۸- همان، ص ۲۰۷.

۹- همان، صص ۱۹۹-۲۱۰؛ اسرار غدیر، صص ۲۸۳-۲۹۸.

ص: ۴۵

معاویه پس از صلح با امام حسن مجتبی (علیه السلام) برای سفر حج وارد مدینه شد. انصار به او بی‌اعتنایی کردند و معاویه در این باره به قیس اعتراض کرد. قیس در پاسخ، فضایل امیر مؤمنان (علیه السلام) و مظلومیت ایشان را یادآور شد. معاویه پرسید: «این مطالب را از چه کسی آموخته‌ای؟» قیس گفت: «از امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را در روز غدیر منصوب کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» (۱).

نتیجه‌گیری

بنابراین برخلاف آنچه نویسنده در کتاب خود ادعا کرده است، افراد بسیاری از شاعران و تاریخ‌نویسان و یاران واقعی حضرت علی (علیه السلام) این واقعه را به یاد داشته، و نقل کرده‌اند.

البته بعضی مهاجر و انصار هم پس از آنکه شورای تعیین حکومت ابوبکر را برای خلافت معرفی کرد، مصلحت را در فراموشی غدیر دیدند. ولی بسیاری افراد هم، مثل ابوذر غفاری، عمار یاسر (۲)، مالک بن نویره، حذیفه بن یمان، بلال حبشی، اصبع بن نباته (۳)، قیس بن سعد بن عباده، جابر بن عبدالله انصاری، ابن عباس، ام سلمه همسر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و... (۴) تا آخرین لحظه عمرشان، غدیر و جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را از یاد نبردند!

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۱.

۳- المناقب، خوارزمی، ص ۲۰۵.

۴- شرح برخی مناشدات و احتجاجات به حدیث شریف غدیر خم: الغدیر، ج ۱، صص ۱۹۹-۲۱۰؛ اسرار غدیر، صص ۲۸۳-۲۹۸.

شبهه چهارم: عرفات بهترین مکان برای معرفی جانشین

اشاره

نویسنده کتاب، دلیل چهارم را در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، چنین بیان می‌کند: «اگر رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) می‌خواست در حج چنین چیز مهمی را اعلام کند، مناسب‌ترین مکان، عرفه بود. در غدیر اهل مکه حضور نداشتند و خیلی از افراد قبایل عرب نیز نبودند».

اعلام جانشینی در عرفه، منا و غدیر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در عرفه نیز طبق اسناد روایی و تاریخی، برای چندمین بار به مسئله جانشینی حضرت علی (علیه السلام) تأکید کرد. در عرفات دستور الهی نازل شد که علم و ودایع انبیا (علیهم السلام) را به حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) منتقل، و ایشان را خلیفه و جانشین خود معرفی کند. (۱)

در منا نیز که بسیاری از افراد قبایل عرب حضور داشتند، پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۱- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۱۳ و ج ۲۱، ص ۳۸۰.

ص: ۴۸

خطابه خود را، که در واقع نوعی زمینه‌سازی برای خطبه غدیر بود، بیان کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این خطبه، ابتدا به امنیت اجتماعی مسلمانان از نظر جان، مال و آبروی مردم اشاره کرد. سپس خون‌های به ناحق ریخته شده، و اموال به ناحق گرفته شده در جاهلیت را به طور رسمی عفو کرد تا کینه‌توزی‌ها از میان برداشته شود و امنیت جامعه تأمین شود. سپس پیامبر مردم را از اختلاف بعد از ایشان و کشیدن شمشیر روی یکدیگر بر حذر داشت و فرمود که اگر من نباشم، علی بن ابی طالب (علیه السلام) مقابل نافرمانان خواهد ایستاد.

سپس نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث ثقلین را چنین فرمود: «من دو چیز گران‌بها میان شما باقی می‌گذارم که اگر به این دو تمسک کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیت».

با توجه به اهمیت مسئله وصایت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام)، پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور شد تا در مراسم ویژه‌ای مستقل از حج، آن را اعلام کند. از این رو بعد از اتمام حج دستور داد تا اهل مکه نیز در غدیر خم حاضر شوند که به شهادت اسناد تاریخی، پنج هزار نفر از اهل مکه نیز در غدیر حضور داشتند. (۱)

بنابراین اعلام جانشینی حضرت علی (علیه السلام) تنها منحصر در غدیر نبود و در عرفه و منا نیز، که همه حاضر بودند، این امر به مردم ابلاغ شد. همچنین اهل مکه موظف شدند در غدیر حضور یابند.

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ بحار الانوار، ج ۳۷، صص ۱۱۳-۱۱۵؛ غایة المرام، ج ۳، ص ۳۲۶.

شبهه پنجم: ناسازگاری سفر علی (علیه السلام) به یمن با مسئله

اشاره

معرفی جانشین

نویسنده کتاب، دلیل پنجم را در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، چنین بیان می‌کند:

اگر رسول‌الله می‌خواست علی را در مراسم حج جانشین معرفی کند، او را در آخرین ماه‌های عمر به یمن نمی‌فرستاد تا کاری را که خالد در شش ماه تکمیل نکرده بود، تکمیل کند! آن وقت‌ها که مثل امروز تلفن نبود. حتی پیدا کردن خالد می‌توانست دو ماه طول بکشد، یا اگر حادثه‌ای رخ می‌داد شاید برگشت علی ماه‌ها به تعویق می‌افتاد. فراموش نکنید که یمن در آخرین سال حیات پیامبر یک استان آشوب‌زده بود! پس رسول‌الله برای اعلام جانشینی علی مقدمه‌چینی نکردند و این بهترین دلیل ماست!

پاسخ به بهترین دلیل نویسنده

یکی از دلایل بطلان این سخن، وقوع آن است. تاریخ نشان می‌دهد که امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، به یمن رفت و آنچه بر عهده داشت، انجام داد!

ص: ۵۰

اگر واقعاً چنین کاری را خالد نتوانست ظرف شش ماه انجام دهد و امیرمؤمنان (علیه السلام) آن را در مدت کوتاهی به انجام رسانید، چیزی جز نشانه ضعف خالد نیست.

نویسنده می گوید: «شاید امام نمی توانست طی دو ماه خالد را بیابد». در پاسخ باید گفت: پیامبر الهی (صلی الله علیه و آله)، همان که امیرمؤمنان (علیه السلام) را انتخاب کرد، بهتر می داند که چه کسی را به کجا بفرستد تا ضعف افرادی مانند خالد را جبران کند و به موقع به او ملحق شود. در هر صورت، آثار ضعف در بهترین دلیل نویسنده، به ادعای خودش، به طور کامل پیداست.

شبهه ششم: ناسازگاری اقدامات پیامبر بعد از واقعه غدیر با موضوع جانشینی

اشاره

نویسنده کتاب، درباره دلیل ششم در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، می‌گوید: «بعد از غدیر تا لحظه وفات نیز رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) اعمالی که دال بر خلافت علی داشته باشد، از خود نشان ندادند. کلیدهای فرماندهی را به دست او ندادند و رقبا را دور نکردند».

پیش از پرداختن به پاسخ اصلی، طرح چند سؤال ضروری است:

آیا نویسنده در آن تاریخ حضور داشته است؟ آیا تمامی آنچه در طول تاریخ روی داده، نگاشته شده است؟ آیا هر حدیثی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سفارش اهل بیت (علیهم السلام) فرموده است، از جمله احادیث ثقلین، سفینه، قلم و دوات و دهها موارد نانوشته، بیان شده است؟

با وجود کتمان بسیاری از حقایق در طول تاریخ، علمای شیعه بلکه برخی از علمای اهل تسنن نیز مطالب فوق را در کتاب‌هایشان مطرح کرده‌اند.

اقدامات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در دور کردن رقا

اشاره

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اقدامات بسیاری را برای دور کردن رقا و اثبات جانشینی حضرت علی (علیه السلام) انجام داد که به بیان دو نمونه از آنها بسنده می‌کنیم:

۱. امر به تجهیز لشکر اسامه

ایشان با دستور به تجهیز لشکر اسامه در آخرین روزهای عمر شریفشان (۱) و تأکید فراوان به شرکت رقا، قصد دور کردن آنان را داشت. (۲) اما آنان که اجتهاد خویش را مقدم بر فرمان خدا و رسول او میدانستند، مانند همیشه نافرمانی کردند.

۲. امر به آوردن قلم و دوات

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در لحظات آخر عمر شریفش، برای اینکه برای آخرین بار، امر جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را تثبیت کند و آخرین اقدام را برای دور کردن رقا انجام دهد، دستور داد که اطرافیان کاغذ و قلم بیاورند که این مطلب را بنویسد. اما خلیفه دوم، که به اعتراف خود (۳)، این

۱- الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۳؛ المواقف، ج ۳، ص ۶۵۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۴.

۲- السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۲۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۹۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۵۵؛ عمده القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۸، ص ۷۶؛ إمتاع الأسماع، المقریزی، ج ۲، ص ۱۲۴ و ج ۱۴، ص ۵۲۰.

۳- ترجمه فارسی تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۳۲۰؛ و همچنین ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱ می‌نویسد: عمر بن خطاب در توجیه مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نوشتن وصیت‌نامه می‌گوید: «من می‌دانستم که پیامبر خدا چه چیزی را قصد داشت بنویسد. او اراده نموده بود تا به اسم علی تصریح کند. ولی من به جهت مهربانی و احتیاط بر اسلام از آن امتناع نمودم».

ص: ۵۳

مطلب را می‌دانست، مانع از خواست رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اقدام ایشان شد. (۱)

پس اعتقاد شیعیان درباره غدیر مردود نیست؛ زیرا روشن شد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اقدامات دیگری نیز برای تثبیت امر جانشینی حضرت امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، و دور کردن رقبا انجام داده بود.

۱- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۶۱۲ و ج ۵، ص ۲۱۴۶ و ج ۶، ص ۲۶۸۰.

ص: ۵۵

شبهه هفتم: مقایسه فضایل خلفا**اشاره**

نویسنده کتاب می گوید:

اگر قرار باشد یک حدیث را بگیریم و یک صحابی را جانشین پیامبر اعلام کنیم، پس خلفای پیامبر زیاد بودند! مثلاً درباره ابوبکر فرمودند که در ترازوی قیامت اعمال نیک او از وزن اعمال تمام امت سنگین تر است! این حدیث می گوید ابوبکر از علی برتر است، یا در وقت مریضی فرمودند که ابوبکر امام و پیش نماز باشد، این را هم می توان دلیل برتری ابوبکر بر علی بدانیم. یا درباره عمر فرمودند اگر بعد از من نبی ای می آمد، حتماً عمر می بود! یا فرمودند ابوبکر و عمر سرور بزرگسالان در بهشت هستند. [غیر از انبیاء!].

در پاسخ به این سؤال، اولاً: باید گفت این روایات از نظر شیعه ضعیف است و ارزشی ندارد؛ ثانیاً: محدثان سنی مذهب نیز این روایات را موضوع و جعلی دانسته‌اند؛ ثالثاً: در تعیین جانشین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، تنها فضیلت افراد ملاک نیست. بلکه افزون بر برخورداری از فضایل،

ص: ۵۶

می‌بایست به خلافت نیز نصب شده باشد. در اینجا نیز دلیل اصلی، غیر از ویژگی‌های امیرمؤمنان (علیه السلام)، دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر جانشینی حضرت علی (علیه السلام) است نه ابوبکر و عمر؛ حتی اگر تمام فضایل خلفا صحیح، و تمام فضایل حضرت علی (علیه السلام) باطل باشد. افزون بر این، فضایل امیرمؤمنان (علیه السلام) و احادیث راجع به آن، به قدری در کتاب‌های مسلمانان ذکر شده است که کسی نمی‌تواند ادعا کند فضایل ایشان و علت ادعای شیعیان به جانشینی ایشان، فقط منوط به همین حدیث است. ما در اینجا، پس از بیان احادیثی در فضیلت و مقام امیرمؤمنان (علیه السلام)، ثابت می‌کنیم که فضایی را که نویسنده کتاب برای خلفا ذکر کرده، نامعتبر است.

فضایل بیکران حضرت علی (علیه السلام)

باتوجه به آنچه در کتاب‌های مسلمانان، اعم از شیعیان و اهل تسنن (۱)، آمده است، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سرتاسر عمر مبارکش، به مناسبت‌های مختلف، فضایل بیکران حضرت علی (علیه السلام) را برای مردم بیان می‌فرمود. هیچ مسلمانی نیست که این فضایل را نداند یا آن را کتمان کند. حتی غیر مسلمانان نیز در فضیلت حضرت علی (علیه السلام) کتاب نوشته‌اند. بنابراین فضیلت و برتری حضرت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، تنها برای یک حدیث نیست. حتی اگر این حدیث هم نبود، مسئله جانشینی حضرت علی (علیه السلام) مشخص شده بود.

برخی از فضایی را که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در شأن حضرت علی (علیه السلام) بیان کرده‌اند، عبارت است از:

۱- ر. ک: خصائص، نسائی.

ص: ۵۷

- هر پیامبری را وصی و وارثی است و همانا وصی و وارث من علی بن ابی طالب است. (۱)
- ضربه علی در روز خندق از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است. (۲)
- علی از من است و من از علی. (۳)
- علی بهترین آفریدگان است. (۴)
- دوستی علی ایمان است و دشمنی با او کفر. (۵)
- اگر جنگل‌ها قلم، و دریاها مرکب، و جنیان شمارشگر، و انسان‌ها کاتب شوند، فضیلت‌های علی بن ابی طالب را نتوانند به آمار آورند. (۶)
- پس فرمایش پیامبر که در روز غدیر فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، نه تنها بیان فضیلت حضرت علی (علیه السلام) است، بلکه در واقع به مقام و جایگاه امامت و وصایت ایشان اشاره دارد.

فضایل ساختگی خلفا

اشاره

اما درباره فضیلت‌هایی که نویسنده برای خلفا ادعا کرده است، باید گفت شیعیان چنین احادیثی را معتبر نمی‌دانند. اینک فضایل ادعایی گفته شده را بررسی می‌کنیم:

- ۱- المناقب، ابن‌المغازلی، ص ۲۰۱؛ المناقب، الخوارزمی، ص ۴۲.
- ۲- شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۵ و ۱۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۷؛ غایة المرام، ج ۱، صص ۱۷۰-۴۲۰؛ تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۱۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۴.
- ۳- المناقب، ابن‌المغازلی، صص ۹۲ و ۹۳؛ ذخایر العقبی، ص ۶۳؛ ینابیع الموده، صص ۱۸۵ و ۲۸۴.
- ۴- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۷۱.
- ۵- ینابیع الموده، ص ۵۵.
- ۶- المناقب، الخوارزمی، ص ۲۳۵.

۱. پیش‌نمازی ابوبکر

نویسنده کتاب در بیان فضایل ابوبکر، به پیش‌نمازی او به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده است. اما درخور توجه است که حتی نزد اهل تسنن، چنین سخنی اعتبار ندارد؛ زیرا این خبر دو نقل دارد: یکی که سخن عمر است و حدیث پیامبر نیست و دیگری ضعیف است و امثال «ابن عدی» آن را درخور توجه و پیروی نمی‌دانند. (۱)

گفتنی است «مالک» در «موطأ» درباره پیش‌نمازی ابوبکر چنین نقل می‌کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حال مرضی از منزل به مسجد آمد و ابوبکر را دید که به نماز ایستاده». (۲)

با توجه به این روایت، اصلاً ابوبکر برای نماز امر نشده بود تا بخواهد به جای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نماز بایستد. بلکه بعد از آنکه حضرت به مسجد آمد، ابوبکر را دید که به جای ایشان به نماز ایستاده است.

آیا با قبول این روایت، به طور کلی صورت مسئله عوض نخواهد شد و نتیجه معکوس نخواهد داد؟ یعنی آیا ممکن نیست کسی بگوید با توجه به آیه اول سوره حجرات که خداوند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و رسولش پیشی مگیرید»، چرا ابوبکر بدون اجازه و امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به جای ایشان به نماز ایستاده است؟! چرا پیامبر

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۳.

۲- الموطأ، مالک، ج ۱، ص ۱۳۶ و حدیثی عن مالک، عن هشام بن عروه، عن أبيه: أن رسول الله صلى الله عليه وآله خرج في مرضه فأتى فوجد أبا بكر وهو قائم يصلي بالناس فاستأخر أبو بكر فأشار إليه رسول الله صلى الله عليه وآله أن كما أنت فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله إلى جنب أبي بكر فكان أبو بكر يصلي بصلوة رسول الله صلى الله عليه وآله وهو جالس وكان الناس يصلون بصلوة أبي بكر. أخرجه البخاري في: ۱۰ - كتاب الأذان، ص ۴۷، باب من قام إلى جنب الإمام لعلمه ومسلم في: ۴. كتاب الصلاة، ص ۲۱، باب استخلاف الامام إذا عرض له عذر من مرض وسفر وغيرهما، ح ۹۷.

ص: ۵۹

اکرم (صلی الله علیه و آله) در حال بیماری و با سختی به مسجد می‌آیند؟!!

اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علت شدت بیماری و ضعف، توانایی حضور در مسجد را نداشته است و امر کرده تا شخص دیگری به جایش نماز بخواند، چه اتفاقی باعث می‌شود که حضرت با وجود آن همه ضعف و درحالی که دو نفر زیر بغل‌های آن حضرت را گرفته‌اند و پاهای حضرت روی زمین کشیده می‌شود، خود را به مسجد برساند؟! (۱) اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابوبکر برای اقامه جماعت امر می‌کند، چرا خودش به مسجد می‌آید و در حین نماز خواندن ابوبکر، نماز دیگری را شروع می‌کند؟! (۲)

اینها سؤال‌هایی در ذهن شیعیان است که پاسخی برای آنها نمی‌یابند!

۲. ابوبکر و عمر سید پیران بهشت!

صرف نظر از بحث سندی (۳)، حتی اگر این روایت صحیح نیز باشد، نمی‌توان آن را پذیرفت؛ زیرا سازنده آن فراموش کرده است که بهشتیان هنگام ورود به بهشت، جوانی خود را به دست می‌آورند و کسی در سن پیری وارد بهشت نخواهد شد. محال است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین سخنی فرموده باشد؛ زیرا خود ایشان خلاف آن را در روایات متعددی (۴) فرموده است که بهشتیان همگی جوان‌اند و اصلاً میان آنها پیری وجود ندارد. در برخی روایات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید اهل بهشت وقتی وارد

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۶۲؛ عمده القاری، ج ۵، ص ۱۸۶؛ تنویر الحوالک، جلال الدین سیوطی، ص ۵۹؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج ۱۴، ص ۴۵۲.

۲- برای مطالعه بیشتر ر. ک: رساله فی صلاة ابی بکر، سید علی میلانی.

۳- این خبر اسناد متعددی دارد که همگی ضعیف است؛ برای مثال خطیب پس از نقل یکی از آن اخبار می‌گوید این حدیث را داستان سرایان ساخته‌اند: تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۵۷.

۴- این روایات به حد تواتر نیز می‌رسد.

ص: ۶۰

بهشت می‌شوند، به شکل انسان‌های سی ساله‌اند. «سیوطی» مفسر معروف اهل تسنن در «الدرالمنثور» می‌نویسد: «رسول خدا فرمود: اهل بهشت، داخل بهشت می‌شوند درحالی که صورتشان نورانی، موی سرشان پیچیده و چشم‌هایشان سرمه کشیده و همه آنها ۳۳ ساله‌اند». (۱)

با این حال، چگونه می‌شود که ابوبکر و عمر، سرور پیرمردان اهل بهشت باشند، وقتی هیچ پیرمردی در بهشت نیست؟!

۳. اگر بعد از من پیامبری می‌آمد، «عمر» بود!

(۲)

عمر کسی بود که پیش از اسلام بت می‌پرستید. آیا بت پرست می‌تواند لیاقت نبوت داشته باشد؟! وی همچنین در جریان صلح حدیبیه در نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شک کرد. (۳) کسی که به پیامبری رسول الله (صلی الله علیه و آله)، به اعتراف خودش، شک دارد، آیا لایق پیامبری است؟

از سوی دیگر سند حدیث ضعیف است؛ زیرا از روایاتی است که فقط «مشرح بن هاعان» آن را نقل کرده است. «ذهبی» از «ابن حبان» نقل کرده است: «روایاتی که وی از عقبه نقل می‌کند، منکر است و صواب،

۱- الدر المنثور، ج ۱، ص ۴۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۸۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، صص ۳۹۸ و ۳۹۹.

۲- ابن عدی برای این خبر دو سند ذکر می‌کند و هر دو را ضعیف می‌داند. در یکی از اسناد «زکریا بن یحیی» است که دروغگوی حدیث‌ساز معرفی شده، و در دیگری ابن هاعان است که احادیثش را بزرگان کنار می‌گذارند و غیر قابل احتجاج است و به اصطلاح متروک الحدیث است.

۳- المصنف، ج ۵، ص ۳۳۹؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۱۰۰؛ تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام، ج ۲، ص ۳۷۱؛ صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج ۱۱، ص ۲۲۴: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: مَا شَكَّكْتُ مُنْذُ أُسْلِمْتُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله) فَقُلْتُ أَلَسْتَ رَسُولَ اللَّهِ حَقًّا قَالَ بَلَى قُلْتُ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُّونَا عَلَى الْبَاطِلِ قَالَ بَلَى.

ص: ۶۱

ترک منفردات مشرح است» (۱) این روایت نیز از انفرادات مشرح از عقبه است. بنابراین روایات بیان کننده جایگاه امامت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) ، منحصر در حدیث « من كنت مولاه فعلى مولاه » نیست؛ هر چند همین یک فضیلت هم، می‌تواند بیان کننده برتری آن حضرت بر دیگران باشد.

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۱۷.

ص: ۶۳

شبهه هشتم:**اشاره**

ضرورت معرفی جانشین در آغاز رسالت
دلیل هشتم نویسنده کتاب در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، چنین است:
اگر واقعاً رسول الله می‌خواست علی را جانشین خود اعلام کند، باید از روز اول چنین می‌کرد. مردمی که به رسالت رسول الله ایمان آوردند، به خلافت علی هم ایمان می‌آوردند؛ مثل کاری که موسی کرد: از روز اول هارون را جانشین خود و همدست و یار خود اعلام کرد و بنی اسرائیل مخالفتی نکردند!

گوساله‌پرستی و مخالفت قوم بنی اسرائیل

گویا نویسنده کتاب، تا به حال سوره اعراف را نخوانده است! براساس سوره اعراف مستند تاریخی نویسنده، درباره قوم بنی اسرائیل، خلاف قرآن و خلاف حقیقت است؛ زیرا بنی اسرائیل در غیاب حضرت موسی (علیه السلام) با جانشین وی مخالفت کردند. در حالی که حضرت موسی (علیه السلام)

ص: ۶۴

قبل از رفتن به کوه طور، به صراحت حضرت هارون (علیه السلام) را جانشین خود اعلام کرد. اما قوم بنی اسرائیل برای پرستیدن مجسمه گوساله‌ای که از طلا و زیورآلات ساخته بودند، با جانشین حضرت موسی (علیه السلام) مخالفت کردند و نزدیک بود او را بکشند. (۱)

خداوند در سوره اعراف می‌فرماید:

قوم موسی بعد از [رفتن] او [به میعادگاه الهی]، از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای ساختند که صدایی همچون صدای گوساله داشت. آیا آنها نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید، و به راه [راست] هدایتشان نمی‌کند؟ آن را [خدای خود] انتخاب کردند و ستمکار بودند و هنگامی که حقیقت در دسترسشان قرار گرفت و دیدند گمراه شده‌اند، گفتند: «اگر پروردگاران به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، به‌طور قطع از زیانکاران خواهیم بود». و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید! [و آیین الهی را ضایع کردید] آیا در مورد فرمان پروردگارتان [و تمدید مدت میعاد او] عجله نمودید [و زود قضاوت کردید؟!]. سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت و [با عصبانیت] به سوی خود کشید. [برادرش] گفت: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا

۱- وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ * وَ لَمَّا سَاقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يُغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بُنْسِي مَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعِيدٍ أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْوَالِحَ وَ اتَّخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجْرَهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَفْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ اعراف: ۱۴۸-۱۵۰

ص: ۶۵

بکشند. پس کاری نکن که دشمنان مرا سرزنش کنند و مرا در زمره ستمکاران قرار مده.

پس وقتی مقدمات استدلال نویسنده خلاف قرآن است، به صورت منطقی، از مقدمه اشتباه، جز نتیجه اشتباه حاصل نمی‌شود!

معرفی جانشینی حضرت علی (علیه السلام) از ابتدای رسالت

شیعیان معتقدند که پیامبر اکرم از همان ابتدای رسالت، نه فقط در ماه‌های آخر عمر، با عمل به دستور خداوند، بر بحث جانشینی اهتمام داشت.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) هنگامی که آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) بر او نازل شد و خاندان خویش را به اسلام دعوت کرد، جانشینی علی (علیه السلام) را نیز بیان نمود و در «حدیث دار»، که بزرگان حدیث اهل تسنن نیز از روایان آن بوده‌اند، به صراحت و نه دوپهلوی، جانشین خود را تعیین کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از هر فرصتی برای بیان جانشینی حضرت علی (علیه السلام) استفاده می‌کرد. (۱) در زمان‌های مهمی، همچون هنگام عقد اخوت (۲)، هنگام سد

۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۹؛ جامع البیان، ج ۱۹، ص ۱۴۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۶۴: تکلم رسول الله صلی الله علیه و آله، فقال: یا بنی عبدالمطلب إنی والله ما أعلم شاباً فی العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتکم به إنی قد جئتکم بخیر الدنیا والآخرة وقد أمرنی الله تعالی أن أدعوکم إلیه فأیکم یوازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیی و خلیفتی فیکم؟ قال: فأحجم القوم عنها جمیعاً و قلت وإنی لأحدثهم سنأ وأرمصهم عیناً وأعظمهم بطناً وأحمشهم ساقاً: أنا یا نبی الله اکون وزیرک علیه فأخذ برقبتی ثم قال: إن هذا أخی ووصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له وأطیعوا قال: فقام القوم یضحکون.

۲- کنز العمال، ج ۵، صص ۴۰ و ۴۱ و ج ۶، ص ۳۹۰؛ تذکره الخواص، ص ۲۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۱۰۷؛ ینابیع الموده، صص ۵۶ و ۵۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، صص ۱۱۵-۱۲۱.

ص: ۶۶

ابواب (۱)، و در زمان‌های دیگر، با بیان حدیث منزلت (۲)، ثقلین و سفینه (۳) به مقام جانشینی حضرت علی (علیه السلام) تصریح می‌کرد.

اما با این همه تأکید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، امت ناسپاس، همچون امت حضرت موسی (علیه السلام)، جانشینی هارون را به سامری و گوساله‌اش فروختند (۴)، و همچون پیروان حضرت داوود از پذیرش طالوت سر باز زدند. (۵)

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از همان ابتدای رسالت، جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را بیان، و در آخر عمر شریفشان در روز غدیر بر این امر مهم تأکید کرد. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر، به‌طور رسمی و برای آخرین بار، خلافت، امامت و جانشینی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را دوباره اعلام کرد. بنابراین واقعه غدیر، در واقع، اعلام فراگیر و رسمی جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود، تا بار دیگر در حضور جمع بسیاری از مسلمانان، ابلاغ همگانی صورت گیرد و از همه آنان در این مسئله مهم بیعت گرفته شود.

۱- ینابیع الموده، باب ۱۷، ص ۸۸؛ مناقب علی بن ابی طالب، ص ۲۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲- «انت منی بمنزلۀ هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی». برای نقل دانشمندان اهل تسنن در این حدیث ر. ک: خلاصه عباقت الانوار، ج ۷، حدیث منزلت.

۳- ر. ک: عباقت الانوار، حدیث ثقلین [خلاصه عباقت، ج ۷ و ۸] و سفینه [خلاصه عباقت، ج ۴].

۴- اعراف: ۱۵۰.

۵- بقره: ۲۴۷.

شبهه نهم: اشاره‌نشدن به مسئله جانشینی در قرآن و سکوت پیامبر در این زمینه

اشاره

از ادعاهای بزرگ نویسنده کتاب این است که تمامی طرف‌های مؤثر در واقعه غدیر، درباره حق امیرمؤمنان (علیه السلام) سکوت کرده‌اند. از الله گرفته تا خود حضرت علی [(علیه السلام)]، همه به خلافت خلفا راضی شدند. پس چرا شیعیان ساکت نمی‌نشینند؟! برای یافتن پاسخ این سؤال، بهتر است ما نیز به بررسی طرف‌های مؤثر در ماجرای غدیر بپردازیم.

ابتدا از خداوند آغاز می‌کنیم تا ببینیم آیا خدا در بیان حق امیرمؤمنان (علیه السلام) سکوت کرده است یا خیر؟ نویسنده کتاب با بیان چند سؤال، قائل به این مطلب است که خداوند چون در قرآن کریم نامی از علی (علیه السلام) به میان نیاورده، پس درباره او سکوت کرده، و حقی برای او در نظر نگرفته است. وی می‌گوید:

چرا رب العالمین در کلام خود، در قرآن، ذکر صریحی از این مسئله

ص: ۶۸

مهم به میان نیاورده است. چرا از تقسیم ارث گرفته تا داستان اصحاب کهف، تا داستان تولد بیچہ حضرت زکریا، تا صدها موضوع دیگر همه در قرآن پرداخته شده، اما به مسئله امامت علی پرداخته نشده است؟

صراحت نصوص امامت در قرآن کریم

اشاره

کسی که ادعای بطلان طرف مقابل را می‌کند، باید حداقل خود برای دفاع از عقیده‌اش بتواند پاسخگوی همان ادعا بشود. سؤال‌های بی‌پاسخ متقابلی نظیر سؤال‌های زیر، نشان از بی‌معنابودن این گونه سؤال‌های مغلطه‌آمیز دارد؛ برای مثال:

- چرا از صحابه عشره مبشره که مخالفان، معتقد به عدالت آنها بودند، اسمی در قرآن نیامده است؟
- چرا در قرآن از عایشه، که به اعتقادشان امام‌المؤمنین است، اسمی نیامده است؟
- چرا درباره عدالت تمامی صحابه، نصی در قرآن نیامده است؟
- چرا تمامی فروع فقهی در قرآن نیامده است؟
- چرا بر برتری خلفای سه‌گانه بر علی (علیه السلام)، که مخالفان به آن معتقدند، نصی نیامده است؟

با اینکه اهل تسنن پاسخی برای این پرسش‌ها پیدا نمی‌کنند، شیعیان آیات فراوانی را در قرآن کریم، نشان دهنده امامت ائمه اطهار (علیهم السلام) می‌دانند و این موضوع را به روشنی آفتاب می‌بینند.

باید از نویسنده کتاب پرسید: منظور شما از «ذکر صریح» چیست؟ به نظر می‌رسد در اینجا، صراحت فقط به معرفی لفظی منحصر شده است.

ص: ۶۹

درحالی که این ادعا را هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد. همه قبول دارند که معرفی صریح یک شیء یا یک شخص، فقط محدود به یک نوع نیست، بلکه می‌تواند به روش‌های مختلفی انجام شود. برای روشن شدن بحث به مثال زیر توجه کنید:

فرض کنید در مدرسه‌ای بخواهند بهترین دانش‌آموز را از نظر علمی و اخلاقی معرفی کنند. مدیر مدرسه می‌تواند در حضور تمام دانش‌آموزان به چند گونه این کار را انجام دهد. ممکن است بگوید «حسن» عالم‌ترین و خوش‌اخلاق‌ترین شاگرد مدرسه ماست. یا به «حسن» اشاره کند و بگوید آن که «پیراهن سبز به تن دارد و کنار درخت ایستاده است» بهترین شاگرد است. مسلم است که معرفی به روش دوم، هیچ‌گونه تردیدی را برای افراد، در شناختن آن شاگرد، باقی نمی‌گذارد؛ زیرا آن فرد با نشانه‌ای منحصر به فرد، شناسانده شده است. درحالی که اگر فقط نام «حسن» گفته شود، ممکن است چند نفر به این نام باشند که از نظر ادب و علم، وضعیت مشابهی داشته باشند و افراد نتوانند تشخیص دهند کدام یک مورد نظر مدیر مدرسه‌اند؟

بنابراین همان سؤال، به خود نویسنده باز می‌گردد که چرا در قرآن به لزوم تعیین خلیفه، طبق مبنای اهل سنت، به صراحت چیزی ذکر نشده است؟ چرا نامی از خلیفه بلافصل پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیامده است؟ چرا در قرآن نام خلفا، بلکه نحوه تعیین خلیفه نیامده است؟

همچنین با توجه به حساسیت قبایل صدر اسلام به یکدیگر و وجود درگیری‌های فراوان، چنانچه نام امام ذکر می‌شد، بر این حساسیت‌ها افزوده می‌گشت و زمینه‌های تبلیغ علیه پیامبر و به‌ویژه آن شخصی که نام

ص: ۷۰

او آمده است، شدت می‌یافت. بیان‌نشدن نام افراد در قرآن بر اساس مصلحت بوده است که برای ما روشن نیست. پس روا نیست که بگوییم چرا خداوند نام آن را بیان نکرده است. بنابراین اگر نام ۲۵ تن از انبیا در قرآن آمده است، روشن می‌شود که در نام پیامبران هیچ‌گونه حساسیتی وجود نداشته است.

شایان ذکر است شیعیان معتقدند امامان (علیهم السلام) از جانب خداوند عزوجل، به‌طور صریح معرفی شده‌اند. این معرفی در قرآن کریم با نصوص امامت و در سنت نبوی با نصوص روایی، به روشنی مشاهده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که هیچ‌جا تردیدی در آن نیست. در قرآن مجید، معرفی به صورت وصفی انجام شده است. ولی در سنت، هم به ویژگی اشاره شده، و هم به نام تصریح شده است.

اینک به بررسی مختصر چند نص امامت در قرآن کریم می‌پردازیم: (۱)

۱. آیه ولایت

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (مائده: ۵۵)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آنها که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

این آیه به اتفاق شیعیان و بیشتر علمای اهل تسنن، درباره حضرت

۱- ر. ک: الشافی فی الامامه، سید مرتضی؛ خلاصه عبقات الانوار فی امامه ائمه الاطهار علیهم السلام؛ احقاق الحق؛ الغدیر؛ امام‌شناسی، تهرانی؛ پیشوایی در اسلام، آیه‌الله جعفر سبحانی.

ص: ۷۱

علی (علیه السلام) است. (۱) از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، ابوذر، ابن عباس، عمار یاسر، مقداد، ابورافع، عمرو بن عاص، جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، عبدالله بن سلام و خود امیر مؤمنان (علیه السلام)، حدیث شأن نزول این آیه را نقل کرده‌اند. از تابعان نیز سلمه بن کهیل، عبایه بن ربیع، محمد بن حنفیه، سعید بن جبیر، عطاء بن سائب و سلیمان بن مهران الأعمش را می‌توان نام برد. برخی از دانشمندان اهل سنتی که حدیث شأن نزول این آیه را نقل کرده‌اند، عبارت‌اند از: نسائی در جامع الاصول، طبری در تفسیرش، بلاذری در انساب الاشراف، ابن مردویه اصفهانی در تفسیرش، علاء‌الدین قوشجی در شرح التجرید، سیوطی در الدر المنثور و آلوسی در روح المعانی.

طبق آیه، «ولی» منحصر در خدا، رسول و گروه خاصی از مؤمنان است. پس باید این گروه خاص شناخته شوند. همان‌گونه که توضیح دادیم، شیعیان معتقدند که خداوند امامان را در این آیه با بیان یک ویژگی به مؤمنان شناسانده است. البته این ویژگی به گونه‌ای نیست که هر کس

۱- ر. ک: احقاق الحق، قاضی نور الله شوشتری، ج ۲، صص ۳۹۹-۴۰۸ و ج ۳، صص ۵۰۲-۵۱۲ و ج ۱۴، صص ۲-۳۱ و ج ۲۰، صص ۲-۲۲؛ الغدیر، ج ۳، صص ۱۵۶-۱۶۲؛ فضائل الخمسه، ج ۲، صص ۱۳-۱۸؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ابن جریر طبری، ج ۶، صص ۳۸۸-۳۹۰ و ج ۲۶، ص ۶۱؛ روح المعانی، آلوسی، ج ۶، صص ۹۳ و ۱۶۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۲۵؛ انساب الأشراف، ص ۱۵۰؛ تفسیر الثعلبی، ج ۴، صص ۷۵ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱؛ مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ابن مردویه اصفهانی، صص ۲۳۳ و ۲۳۴؛ المواقف فی علم الکلام، ص ۴۰۵؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۰۸؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۷۰؛ شرح التجرید، ص ۳۶۸؛ تفسیر الرازی، الرازی، ج ۱۲، ص ۲۶، الدر المنثور، ج ۲، صص ۲۹۱ و ۲۹۳ و ۲۹۴؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج ۶، صص ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۸۶؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۷، ص ۱۳ و ج ۹، ص ۱۳۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱، ص ۳۲۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، صص ۲۷۶ و ۲۷۷.

ص: ۷۲

چنین کاری را انجام دهد، در زمره ولی مؤمنان قرار بگیرد؛ زیرا آیه دلیل ولایت شخص را بیان نکرده، بلکه مصداق «ولی» را معرفی کرده است. (۱) «پرداخت زکات در حال رکوع نماز»، ویژگی‌ای است که خداوند به آن اشاره فرموده است تا مؤمنان، مصداق «ولی» را بشناسند.

به بیان دیگر، وصف (يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ، به صفتی اشاره می‌کند که مؤمنان برای تعیین مصداقش باید به خارج از قرآن، یعنی سنت نبوی (۲) یا شأن نزول مراجعه کنند. بنابراین مؤمنان مورد نظر خداوند متعال که دارای مقام ولایت‌اند، از پیش معین بوده‌اند و خداوند آنان را با نشانه «پرداخت زکات در حال رکوع» به مردم معرفی می‌کند. شأن نزول آیه نیز چنین است:

روزی سائلی وارد مسجد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شد و درخواست کمک کرد. امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) ، در حال رکوع انگشتر خود را به سائل بخشید. در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به آسمان کرد و چنین دعا فرمود: «خدایا! همان‌طور که برای موسی از اهل بیتش وزیری معین کردی، برای من نیز از اهل بیتم وزیری معین فرما». در این لحظه، جبرئیل امین این آیه را نازل کرد. (۳)

۱- بنابراین اگر کسی هزار بار هم در حال رکوع نماز، صدقه دهد، هرگز ولی مؤمنان نخواهد شد؛ زیرا ولی مؤمنان از پیش تعیین شده‌است و در این آیه تنها با اشاره به یک صفت خاص، مصداق آن معرفی شده است. بنابراین صفت بیان‌شده در این آیه، صفتی نیست که دلیلی برای ولایت شخص بر مؤمنان باشد.

۲- تبیین آیه به عهده مبین آن است. ظاهر آیه و أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ به روشنی می‌رساند که مبین قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ثعلبی، ج ۴، صص ۷۸ و ۷۹.

ص: ۷۳

۲. آیه تبلیغ

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)
(مائده: ۶۷)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به‌طور کامل [به مردم] ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از [خطرات احتمالی] مردم حفظ می‌کند و خداوند گروه کافران [لجوج] را هدایت نمی‌کند.

به یقین این همه تأکید برای ابلاغ این پیام، بیانگر مسئله‌ای مهم است که می‌رساند بیانش همچون بیان احکام قبل نیست؛ زیرا این آیه در سوره مائده است و می‌دانیم سوره مائده آخرین سوره‌ای (۱) است که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. بنابراین این آیه، در اواخر عمر پربار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده است که تمام ارکان مهم اسلام در آن دوره پی‌ریزی شد. (۲)

بنابر تفاسیر شیعه و بسیاری از تفاسیر اهل سنت، این آیه درباره حضرت علی (علیه السلام)، و برای ابلاغ جانشینی ایشان نازل شده است. سی نفر از محدثان اهل سنت (۳) از جمله طبری، ابونعیم اصفهانی، ابن‌عساکر، ابواسحاق حموینی و جلال‌الدین سیوطی گفته‌اند: «آیه تبلیغ در روز

۱- دست‌کم از آخرین سوره‌هاست.

۲- فخر رازی در ذیل این آیه می‌گوید: اصحاب آثار، راویان حدیث و سیره‌نویسان، نوشته‌اند هنگامی که آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزولش بیش از روزی یا روزی در حیات نبود. التفسیر الکبیر، الرازی، ج، ص ۹. در تفسیر المنار و بعضی کتب دیگر نیز آمده است که تمام سوره مائده در حجه‌الوداع نازل شده است: المنار، ج، ص. البته بعضی تعداد روزهای مذکور را کمتر نیز نقل کرده‌اند.

۳- الغدیر، ج ۱، صص ۲۱۴-۲۲۳.

ص: ۷۴

غدیر خم نازل شد؛ روزی که خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأموریت داد که علی (علیه السلام) را مولای مؤمنان معرفی کند. پس خداوند عزوجل در واقعه غدیر با نزول آیه تبلیغ، ابلاغ نکردن ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) را ناتمامی رسالت می‌داند و به پیامبر خویش وعده می‌دهد که او را از شر مردمان حفظ می‌کند.

۳. سایر نصوص امامت در قرآن کریم

آیات دیگری نیز با توجه به کتب تفسیری شیعیان و اهل تسنن، به صراحت در شأن جانشینی و امامت حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است که به دلیل اختصار، فقط به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) (نساء: ۵۹)

- (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (مائده: ۳)

- (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (شعراء: ۲۱۴)

- (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ) (معارج: ۱-۲)

نتیجه‌گیری

پس روشن شد، خداوند در این ماجرا سکوت نکرده است. بلکه به صراحت، در آیات متعددی درباره امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، و مقام امامت و ولایت ایشان سخن گفته و مؤمنان را برای شناخت مصداق، به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) ارجاع داده است.

ص: ۷۵

همچنین باید در این ماجرا نقش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در بیان حق امیرمؤمنان بررسی کرد. آیا ایشان در طول عمر شریفش ساکت نشسته و چیزی از حق حضرت علی (علیه السلام) بیان نکرده است؟

نقش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در واقعه غدیر خم

اشاره

شیعیان معتقدند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از ابتدای رسالت تا آخرین لحظه حیات، بر وصایت و ولایت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، بسیار تأکید فرموده و در هر مکان و زمان مناسب، این امر مهم را برای مردم بیان کرده و جایی برای تردید مردمان باقی نگذاشته است. (۱) در اینجا به اختصار به دو نص درباره امامت اهل بیت (علیهم السلام) اشاره می‌کنیم:

۱. حدیث ثقلین

یکی از احادیث معروفی که فریقین نقل کرده‌اند، «حدیث ثقلین» است. این حدیث در منابع بسیاری نقل شده است. «ترمذی» در کتاب صحیح خود از «جابر بن عبدالله انصاری» نقل می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِن أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. (۲)

ای مردم! من میان شما چیزی گذاشتم که اگر بدان تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: «کتاب خدا و عترتم که خاندان من‌اند»

همچنین ترمذی به سند دیگری، از «زید بن ارقم» نقل می‌کند که

۱- ر. ک: نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، صص ۱۷۱-۲۵۱.

۲- صحیح الترمذی، ج ۶، ص ۱۲۴.

ص: ۷۶

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا. (۱)

به راستی که من میان شما چیزی را به جا می گذارم که اگر بدان چنگ بزنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو از دیگری با عظمت تر است: کتاب خدا که ریسمانی آویخته از آسمان به زمین است، و عترت و خاندان من، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس دقت کنید که بعد از من در حق آن دو چگونه رفتار خواهید داشت.

به راستی اگر به حدیث ثقلین عمل می شد و با مصادیق صحیحش تطبیق می یافت، هرگز چنین اختلافی بین امت اسلام واقع نمی شد.

۲. حدیث سفینه

این حدیث از جمله احادیثی است که مسلمانان را به سوی اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) فرامی خواند و ایشان را همچون کشتی نوح، سبب نجات مسلمانان می داند. در این حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ. (۲)

مثل اهل بیت من میان شما همچون کشتی نوح میان قوم نوح است. کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و آن کس که تخلف ورزید هلاک شد.

۱- صحیح الترمذی، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲- با اندکی تغییر الفاظ: المستدرک علی الصحیحین، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱ و ج ۲، ص ۳۴۳؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۳۴، برای اطلاع بیشتر ر. ک: خلاصه عباقات الانوار.

ص: ۷۷

حدیث سفینه شواهد فراوانی دارد که گواه بر صحت آن است؛ حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «همانا مثال ما بین این امت، مثال کشتی نوح و دروازه حطه بنی اسرائیل است». این روایت را «جلال‌الدین سیوطی» در تفسیر آیه (وَ ادْخُلُوا الْبَابَ) (بقره: ۵۸) آورده است. (۱)

این حدیث بر وجوب پیروی مطلق از اهل بیت (علیهم السلام) دلالت دارد. کلمات و عبارات عده‌ای از دانشمندان اهل سنت مانند عجیلی شافعی و دیگران بر این وجوب صحه می‌گذارد. (۲)

بنابراین حدیث سفینه، هم بر وجوب پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) دلالت دارد و هم نشان می‌دهد که پیروی از آنان موجب نجات و رهایی است.

۱- الدر المنثور، ج ۱، ص ۷۱.

۲- ترجمه خلاصه عبقات الأنوار، علامه میرحامد حسین هندی، صص ۱۱۵ - ۱۱۹.

ص: ۷۹

شبهه دهم: آیا وصلت‌های نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) ، دلیلی بر مخالفت با امیرمؤمنان (علیه السلام) و سکوت درباره خلافت ایشان است؟

اشاره

نویسنده کتاب، وصلت‌های پیامبر اکرم را به معنای سکوت ایشان درباره حضرت علی (علیه السلام) ، و مسئله ولایت ایشان می‌داند و می‌گوید:

دلیل وصلت‌های متعدد رسول‌الله با شیخین چیست؟ چرا حضرت محمد با به زنی گرفتن دختران دشمنان علی، پایه‌های حکومت او را سست کردند؟ آیا با این کار دختران خلفا رازها را به بیرون نمی‌بردند و با پدرشان در توطئه شریک نمی‌شدند؟ پس آیا آن حضرت نیز در پایمال شدن حق علی مقصر بوده‌اند؟!

هر ازدواجی نشانگر رضایت نیست

برای پی‌بردن به پاسخ این سؤال، که معلوم نیست چرا کلید حل معمای غدیر شده است، می‌پرسیم که آیا هر وصلتی که در خانواده‌ای

ص: ۸۰

اتفاق می‌افتد، با رضایت کامل است یا بعضی افراد گاهی برای فرار از ضرر بزرگ‌تر و مفسده بیشتر یا برای جلب رضایت دیگری یا با تهدید و زور مجبور به ازدواج می‌شوند.

برای مثال، دختری که خانواده‌اش را از دست داده است و پناهی ندارد مجبور می‌شود با کسی ازدواج کند که ایده‌آل و مطابق میلش نیست یا پسری برای جلب رضایت خانواده، با یکی از دختران فامیل ازدواج می‌کند که مورد رضایتش نیست یا مادری که همسرش را از دست داده است، برای حفظ نظام خانواده، با مردی ازدواج می‌کند که همتای خود و خانواده‌اش نیست.

نمونه‌هایی نیز در قرآن کریم، از ازدواج پیامبران بیان شده است که مؤید همین مطلب است. انسان‌های بزرگ و برگزیده از جانب خدا به فرمان و مطابق میل خداوند متعال ازدواج می‌کنند، نه میل خود؛ مثل ازدواج نوح نبی و همسر خطاکارش و ازدواج حضرت لوط و همسر زشت کردارش. حضرت لوط نیز دختران خود را به گروهی بدکار پیشنهاد می‌دهد؛ همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

و هنگامی که فرستادگان ما (فرشتگان عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت امروز، روز سختی است. قوم او [به قصد مزاحمت میهمانان] به سرعت به سراغ او آمدند، و قبلاً کارهای بد و زشتی انجام می‌دادند. گفت:

ای قوم من! اینها دختران من‌اند که برای شما پاکیزه‌ترند [با آنها ازدواج کنید و از زشتکاری چشم‌پوشید]. از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد. (هود: ۷۷ و ۷۸)

ص: ۸۱

به یقین این پیشنهاد حضرت لوط (علیه السلام) از روی محبت و صمیمیت نبوده، بلکه براساس حکمت و مصلحت بوده است. بدون شک اگر این ازدواج صورت می گرفت، به هیچ وجه نشان‌دهنده صلاحیت و شایستگی کافران نبود! نویسنده ادعا می کند که اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با خلفا (ابوبکر و عمر) دشمن بود، آن وقت دختران آن دو، یعنی عایشه و حفصه، که زنان رسول الله شدند، اسرار را از پیامبر اسلام می گرفتند و به پدرانشان می رساندند. پس می فهمیم که همه با هم دوست بودند.

پاسخ این ادعا در قرآن کریم ذکر شده است. فقط کافی است آیات ۳ تا ۵ سوره تحریم را به همراه شأن نزول این آیات مطالعه کنیم. خداوند در این سوره می فرماید:

[به خاطر بیاورید] هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت. ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد، خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت. [پیامبر] قسمتی از آن را بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود [تا او شرمنده نشود] ولی هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، او گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند دانا و آگاه مرا با خبر ساخت. اگر شما (دو همسر پیامبر) [\(۱\)](#) از کار خود توبه کنید [به نفع شماست؛

۱- شیعیان و اهل تسنن شک ندارند که مراد از صیغه تثنیه در قُلُوبُکُمْ و تَظَاهَرَا عایشه و حفصه است: صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲؛ صحیح الترمذی، ج ۵، ص ۹۳؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۳۷؛ جامع البیان، ج ۲۸، ص ۲۰۵؛ امالی شیخ طوسی، ص ۱۵۱؛ سعد السعود، ص ۱۸۰؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۹۵؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۷۱.

ص: ۸۲

زیرا [دل‌های شما [از حق] منحرف شده و اگر شما بر ضد او دست به دست هم دهید [کاری از پیش نخواهید برد]؛ زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. [ای همسران پیامبر!] اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما، همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عبادت کار، هجرت کننده، زنانی غیر باکره و باکره.

اما دلیل بر اینکه این آیات درباره عایشه و حفصه نازل شده، روایاتی است که در کتاب‌های معتبر اهل سنت آمده است. در صحیح بخاری و مسلم از «ابن عباس» نقل شده است:

قصده داشتم از آیه (تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ) از عمر پرسم که درباره چه کسی نازل شده است. یک سال صبر کردم و به خاطر هیبت وی نمی توانستم از وی پرسم تا اینکه با وی به حج رفتم. هنگام بازگشت از حج موقعیتی پیش آمد. از وی پرسیدم مراد از آیه (وَ إِن تَظَاهَرَا . .) چه کسی است و کدام یک از زنان بودند؟ گفت: «آنان حفصه و عایشه بودند». (۱)

حالا ببیندیشید که آیا این وصلت‌ها که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را آزرده می ساخت، از روی محبت و دوستی بوده است یا خیر؟ به یقین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علت حکمت‌هایی، با همسرانش ازدواج کرده است و برای مصلحت اسلام، اذیت همسران خود را تحمل، و به بهترین شکل تدبیر می کرد.

۱- صحیح البخاری، ج ۶، ص ۶۹؛ صحیح المسلم، ج ۴، ص ۱۹۰.

ازدواج مصلحتی

برای پی بردن به حقیقت، سخنان نویسنده کتاب، و نظر شیعیان را درباره ازدواج‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کنار هم مقایسه می‌کنیم تا به نتیجه عادلانه‌تری برسیم:

شیعیان می‌گویند ازدواج‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بنابر مصلحت انجام شده، و به معنای دوستی و محبت به آنان یا خاندانشان نبوده است.

نویسنده کتاب برخلاف ادعای شیعیان می‌گوید:

ازدواج‌های پیامبر و دختران ایشان به خاطر مصلحت‌های سیاسی و پیشرفت اسلام نبوده است؛ زیرا حضرت محمد فقط چهار دختر داشتند و اگر می‌خواستند آنها را قربانی پیشرفت اسلام کنند، باید به حضرت علی زن نمی‌دادند؛ زیرا علی [علیه السلام] در هر حال مطیع و پیرو ایشان بودند.

اما اعتقاد شیعیان این نیست که تمامی ازدواج‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دختران ایشان بنابر مصالح سیاسی بوده است. تمامی مصلحت‌ها در مصالح سیاسی خلاصه نمی‌شود و نباید تمامی ازدواج‌ها، برای به راه آوردن قبایل مختلف باشد یا همه افعال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در یک شکل به پیشرفت اسلام کمک کند. در ازدواج حضرت زهرا (علیها السلام)، تنها دختر پیامبر، مصلحت‌اندیشی صورت گرفته و مصلحت اسلام هم مد نظر بوده است؛ به این معنا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با توجه به شأن و مقام دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام) و آنچه قرار بود پیش آید، تنها امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، را هم‌شأن، هم‌تا و شایسته ازدواج با ایشان دانست. (۱)

همان‌طور که بیان شد، برخی از ازدواج‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بنابر مصالح

ص: ۸۴

سیاسی، به امر خداوند انجام می‌شد و برخی نیز بنابر مصلحت‌های دیگری بوده است.

در واقع، حکمت اصلی هر یک از ازدواج‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را جز خداوند، کسی نمی‌داند. اما به نظر می‌رسد که یکی از حکمت‌ها و مصلحت‌های ازدواج با ایشان در همین مصالح سیاسی- تبلیغی جهان اسلام بوده است؛ یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای دستیابی به موقعیت‌های بهتر در تبلیغ دین خدا و استحکام آن، پیوند با قبایل بزرگ عرب، جلوگیری از کارشکنی‌های آنان، حفظ سیاست داخلی و ایجاد زمینه مساعد برای مسلمان شدن قبایل عرب، به برخی ازدواج‌ها رو آورد. ازدواج، مهم‌ترین پیوند و میثاق اجتماعی است؛ به‌ویژه در آن فرهنگ، تأثیر بسیاری داشت.

در آن محیطی که به تعبیر ابن خلدون، «جنگ، خونریزی و غارتگری جزء خصلت ثانوی آنان شده بود»^(۱)، بهترین عامل بازدارنده از جنگ و عامل وحدت و اُلفت، پیوند زناشویی بود. از این رو پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با قبایل بزرگ قریش، به‌ویژه با قبایلی که بیش از دیگران با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دشمن بودند، مانند بنی‌امیه و بنی‌اسرائیل، ازدواج کرد. اما با قبایل انصار که از سوی آنان هیچ خطری احساس نمی‌شد و آنان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) دشمنی نداشتند، ازدواج نکرد.

«گیورگیو»، نویسنده مسیحی، می‌نویسد:

محمد (صلی الله علیه و آله) «ام‌حبیب» را به ازدواج خود درآورد تا بدین ترتیب داماد «ابوسفیان» شود و از دشمنی قریش نسبت به خود بکاهد. در نتیجه پیامبر با خاندان بنی‌امیه و هند، زن ابوسفیان، و سایر دشمنان خونین

۱- مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۸۶.

ص: ۸۵

خود خویشاوند شد و ام‌حبیبه عامل بسیار مؤثری برای تبلیغ اسلام در خانواده‌های مکه شد. (۱) نویسنده کتاب می‌گوید:

پس پیامبر به عثمان باید دختر نمی‌دادند! عثمان رئیس قبیله بنی‌امیه که نبود، و همین بس بود. دختر ابوسفیان، دختر رئیس قبیله بنی‌امیه، زن پیامبر بود. اگر ازدواج‌های مصلحتی، قبیله بنی‌امیه را به راه می‌آورد، همین بس بود و نیازی نبود که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به یک فرد غیر مؤثر از همان قبیله، یعنی به عثمان، زن بدهد! آن هم دو دختر خود را به عقد عثمان درآورد که عثمان از موقعیت خود استفاده عکس کرد و حق علی را خورد و گفت تو بر من چه امتیازی داری؟! اگر یک دختر پیامبر زن توست، دو تا را به من داده. پس خواهش می‌کنم که در صف خلافت نوبت را رعایت کن و بعد از من بایست! اما شیعیان معتقدند:

اولاً: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بنابر قولی، دو تا از ریبیه‌های خود را به ازدواج عثمان درآورد که یکی از آنان «رقیه» و دیگری «ام‌کلثوم» بود. در واقع آنها دختران پیامبر نبودند. بلکه از خواهرزادگان حضرت خدیجه بودند که پس از وفات مادرشان، هاله، نزد خاله خویش (خدیجه) بزرگ شدند و به دختران وی معروف شدند و ریبیه‌های پیامبر به حساب آمدند. (۲) پس در واقع تنها دختر پیامبر، فاطمه زهرا (علیها السلام) بود که رسول الله (صلی الله علیه و آله) او را به

۱- محمد پیامبری که از نو باید شناخت، گیورگیو، ص ۲۰۷.

۲- بنات النبی أم ربائیه، جعفر مرتضی عاملی، ص ۲۰، به نقل از عدة الرسائل للشیخ مفید، ص ۲۲۹ و المسائل السرویه، المسألة العاشرة؛ الاستغاثه، ج ۱، ص ۶۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۹.

ص: ۸۶

ازدواج علی بن ابی طالب (علیه السلام) در آورد و حضرت علی (علیه السلام) تنها داماد واقعی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. همین مطلب از بخاری نیز به دست می‌آید که در مقام قیاس بین حضرت علی (علیه السلام) و عثمان می‌گوید: «عبدالله بن عمر، حضرت علی (علیه السلام) را داماد پیامبر معرفی می‌کند». بنابراین اگر عثمان هم داماد پیامبر اکرم بود دیگر این مقایسه معنا نداشت.

ثانیاً: اگر عثمان به امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، جسارت کرده و گفته است: «توجه امتیازی بر من داری؟ اگر یک دختر رسول خدا زن توست، دو تا را به من داده. پس خواهش می‌کنم که در صف خلافت نوبت را رعایت کن و بعد از من بایست»، نشان دهنده کوته‌بینی اوست که دختر گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را، که بارها پیامبر درباره او فرمود: «فاطمه پاره تن من است»^(۱)، «فاطمه سرور زنان جهان است»^(۲)، «فاطمه محبوب‌ترین مردم در نظر من است»^(۳) و... با رقیه، و خود را با حضرت علی (علیه السلام) مقایسه کرده است!

سؤال دیگر شبهه‌کننده در این باره چنین است: «جدای از پیامبر، حضرت علی (علیه السلام) هم موافق با حکومت خلفا بوده است؛ زیرا دخترش ام کلثوم را به عمر داد. چرا؟»

۱- الغدیر، ج ۷، صص ۲۳۱ و ۲۳۲؛ علل الشرایع، باب ۱۴۸، ص ۱۸۷؛ ملتقی البحرین، مرنیدی، ص ۱۴۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۳؛ روح المعانی، ج ۳، ص ۱۵۵؛ زین الفتی، به نقل از کتاب فاطمة الزهراء، علامه امینی، ص ۴۳؛ خوارزمی، المقتل، ص ۶۷؛ المجال السنیه، ج ۲، ص ۶۳؛ شرف الموید، علامه نبهانی، ص ۵۹.

۳- منتخب کنز العمال، در حاشیه «المسند»، ج ۵، ص ۱۲۹؛ احقاق الحق، قاضی نور الله شوشتری، ج ۱۰، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

ص: ۸۷

البته شیعیان معتقدند که در اصل این ازدواج و روایات آن به حدی اختلاف نظر وجود دارد که موجب بی‌اعتباری آن احادیث می‌شود و نمی‌تواند مبنای استدلال باشد.

طبق مدارک شیعه^(۱)، بر فرض هم که ازدواجی صورت گرفته باشد، با اجبار و تهدید بوده است. بنابراین هیچ نشانی از رضایت وجود ندارد. البته درخور توجه است بعضی از اهل تسنن که قائل به این حکایت‌اند، آن را متفاوت بیان کرده‌اند؛ برخی از مورخان مانند طبری، مادر «زیدبن عمر بن خطاب» را ام‌کلثوم، دختر «جرول»، دانسته‌اند. بنابراین ممکن است تشابه اسمی باعث شده باشد که آن را دختر امیرمؤمنان (علیه السلام) بدانند.^(۲)

از برخی تواریخ نیز استفاده می‌شود که حضرت علی (علیه السلام) دختری دیگر به نام «ام‌کلثوم» از غیر حضرت زهرا (علیها السلام) داشته است. برخی از مورخان در این باره می‌گویند: «علی (علیه السلام) دو دختر به نام زینب صغرا و ام‌کلثوم صغرا داشته که هر دوی آنها از ام‌ولد (کنیز) بوده‌اند».^(۳)

بنابر آنچه ذکر شد، دلیل وصلت‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با دختران خلفا، هرچه باشد، ملاک رضایت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) از آنها و رضایت به خلافتشان نیست. اگر هم ازدواج، مینا و ملاک لیاقت در جانشینی رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) باشد، هیچ کس شکی به علاقه فراوان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به دخترش حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) نداشته و ندارد که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) ایشان را به ازدواج حضرت علی (علیه السلام) درآورد.

۱- الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۶۹؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸.

۳- تاریخ موالید الاثمه، ص ۱۶؛ نور الابصار، ص ۱۰۳؛ نهاییه الارب، ج ۲۰، ص ۲۲۳.

شبهه یازدهم: آیا رسول الله (صلی الله علیه و آله) مصلحت‌گرا بود؟

اشاره

نویسنده کتاب، طی ادعایی عجیب می‌نویسد:

پیامبر مصلحت‌گرا نبودند که بخواهند در زمینه مسئله مهم جانشینی حضرت علی سکوت کنند. همچنان که در طول تاریخ در مبارزه با افکار غلط مردم نظیر ماجرای شکستن بت‌ها، خراب کردن مسجد ضرار منافقان، تغییر قبله و... سازش و سکوت نکردند. پس پیامبر مصلحت‌گرا و اهل سازش نبودند. اما اهل تشیع چنین پیامبری را مصلحت‌گرا می‌نامد و به سازشکاری متهم می‌کند.

سازش نداشتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با مردم در اعلام جانشینی

اولاً: باید از نویسنده کتاب پرسید که از نظر شما مصلحت‌گرایی به چه معناست؟ گاهی مصلحت، به سود و منفعت شخصی اطلاق می‌شود و گاهی پای جامعه اسلامی در میان است. در هر صورت، مصلحت حقیقی آن است که رضایت خداوند را در پی داشته باشد. اگر مصلحت

ص: ۹۰

به معنای صحیحش به کار رود، باید هر انسان عاقلی مصلحت‌گرا باشد؛ چه رسد به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که برترین انبیای الهی است.

ثانیاً: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره جانشینی حضرت علی (علیه السلام) نیز سازش نکرد. ایشان بارها بر خلاف میل بسیاری افراد، مسئله امامت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام)، و فضایل ایشان را بیان کرد. در روز غدیر هم خداوند متعال به سازش نکردن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امر کرد و فرمود که نترس و آنچه را نزد توست، در زمینه امامت و جانشینی امیرمؤمنان، به مردم ابلاغ کن که من تو را از شر مردم حفظ خواهم کرد(۱)؛ یعنی از مخالفان نگران نباش و نترس؛ زیرا خداوند تو را از گزند آنان حفظ خواهد کرد.

انتقال به بدترین یا بهترین روش؟

آیا انتقال قدرت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام)، طبق عقیده شیعه، بهترین روش بوده است یا بدترین روش؟! شبهه‌کننده معتقد است:

در افسانه‌هایی که شیعه ساخته، پیامبر اکرم به صورت غیرمسقیم متهم می‌شوند که بدترین راه را برای انتقال قدرت انتخاب کرده‌اند؛ زیرا آنها می‌گویند که ایشان تمام عمر چیزی نفروموند و منتظر دو ماه آخر عمر خود شدند؛ یعنی وقتی که فرصت کم بود، مسئله را به صورت یک جمله دوپهلوی عنوان کردند.

پس اگر داستان ریسمان‌انداختن به گردن حضرت علی و شکسته‌شدن پهلوی حضرت فاطمه حقیقت داشته باشد، یک عامل همانا همین بال و پر گرفتن و میدان‌یافتن ابوبکر و عمر در زمان رسول الله است. سؤال

۱- يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ مائده: ۶۷.

ص: ۹۱

اینجاست که [چه کسی] به ابوبکر و عمر فرصت و میدان داد و آنها را در پست‌های حساس، تا آخرین لحظه ابقا کرد؟! چرا آنها در موقعیتی قرار داده شدند که پس از وفات پیامبر، جانشین رسمی ایشان را آن قدر بی قدرت یافتند که در گردنش طناب انداخته و این سو و آن سو کشیدند و زنش را زخمی کردند و آب از آب تکان نخورد؟! شیعه جواب دهد که مسبب اصلی [چه کسی] بود؟ ابتدا باید یادآور شویم که عقیده اهل تسنن موجب اتهام است؛ زیرا آنها معتقدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حالی از دنیا رفت که جانشینی برای خود معرفی نکرد و جامعه را به حال خود رها کرد. از طرفی آنها ابوبکر را می ستایند که عمر را به جانشینی انتخاب کرد؛ یعنی ابوبکر را دانای تر و دوراندیش تر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی می کنند. اما برای دانستن عقیده شیعیان باید دید چه چیزی عامل این همه ظلم به حضرت علی (علیه السلام) شده است. آیا شیعه معتقد است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فقط در دو ماه آخر به فکر انتخاب جانشین افتاده است؟!!

در واقع بعد از رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، حضرت علی (علیه السلام) نخستین مرد مسلمان بود که به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و پشت سر ایشان نماز خواند. همچنین در واقعه «یوم الدار»، در سال سوم بعثت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مکلف به اعلام رسالت میان نزدیکان شد که آن روز، مولای موحدان، امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، تنها تصدیق کننده پیامبر در آن جمع بود و پیامبر نیز ایشان را برای جانشینی خویش معرفی کرد. از آن زمان به بعد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به هر مناسبتی و در هر مکان و زمانی، به امر خدا، درباره فضایل و مقامات امیرمؤمنان (علیه السلام) صحبت می کرد. نمونه‌ای از این فضایل

ص: ۹۲

عبارت است از: «امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام)، تنها کسی است که در خانه کعبه متولد شده است». (۱) «علی (علیه السلام) سرور دنیا و آخرت است». (۲) «علی (علیه السلام) آقای مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران است». (۳) «علی تنها خلیفه و جانشین پس از من است». (۴) «خون او خون من، و گوشت او گوشت من است». (۵) «هر که او را یاری کند، خدا یاری‌اش می‌کند و هر که او را یاری نکند، خوار گردد». (۶)

این همه تعریف و فضایل کافی بود تا بیمار دلانِ جویای جاه و مقام، که برای نشستن بر صندلی خلافت برنامه‌ها ریخته بودند، حسادت کنند و مانند بمبی شوند که سال‌هاست انرژی نهفته دارد و آماده انفجار است. آنان رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بی‌حاشی شدن حضرت علی (علیه السلام) را غنیمت شمردند و کینه خود را با غضب خلافت، و آتش زدن در خانه ایشان آشکار ساختند و تا آنجا بی‌حرمتی کردند که برای گرفتن بیعت، ریسمان بر گردن حضرت انداختند.

پس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نبود که به عمر، ابوبکر و دشمنان علی (علیه السلام) فرصت، و میدان این گونه جسارت‌ها را داد؛ زیرا برخلاف ادعای نویسنده، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا زنده بود هیچ مسئولیت مهمی را به آنان واگذار نکرد. بلکه بیان مقامات حضرت علی (علیه السلام) توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، حسادت آنها را

۱- المستدرک، ج ۳، ص ۵۵۰.

۲- البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۸.

۳- حلیة الاولیاء، ابونعیم، ج ۱، ص ۶۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۷.

۴- المناقب، خوارزمی، ص ۸۸؛ المناقب، خطیب، ص ۲۴۰؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، صص ۶۶ و ۶۷.

۵- المناقب، خوارزمی، ص ۸۷.

۶- المستدرک، ج ۳، ص ۴۰.

ص: ۹۳

برانگیخت. فراوانی حسادت آنها از این فضایل و ترس از دست رفتن مقام و دنیاپرستی‌شان، فرصت را به آنها داد. و گرنه ریسمان به گردن ولی خدا انداختن و پهلوی همسرش را شکستن، دلیل چیرگی و غلبه بر فاتح خیبر نیست بلکه سفارش رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) به مولای متقیان (علیه السلام) به صبر، قیام نکردن، حفظ جان در صورت یارنداشتن و تأکید پیامبر بر رحمة للعالمین بودن خود و اهلش، باعث جسور شدن آن دو شد!

شبهه دوازدهم: سکوت علی (علیه السلام) مقابل غضب خلافت

اشاره

نقش حضرت علی (علیه السلام) در واقعه غدیر چیست؟ پس از آنکه ثابت شد نه خدا در اعلام امامت علی (علیه السلام) سکوت کرده است و نه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، آیا عاقلانه است گفته شود امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از رحلت رسول الله (صلی الله علیه و آله) سکوت کرد و از حق خود به آسانی گذشت؟

شبهه کننده این چنین می پرسد:

اگر حضرت علی سکوت نکرد، پس چرا این گونه مظلومانه از حق خویش گذشت؟! مگر این علی همان فاتح خیبر نبود؟! تدبیر علی، مصمم بودن و اراده علی، غیرت علی، وقتی عمر به زنش جلوی چشمش حمله کرد، اسدالله بودن علی کجا بود؟! وقتی رسول الله در دو ماه آخر عمر مصلحت گرایی را به سویی نهاد و علی را رسماً جانشین خود کرد چرا با آنها بجنگید؟! قصدشان حتماً این نبود که علی سکوت کند و حق خود را نگیرد. قصدشان حتماً این نبود که این اعلان روی کاغذ، و برای برافروختن آتش اختلاف بین امت باشد. پس وقتی حضرت محمد [صلی الله علیه و آله] [

ص: ۹۶

مصلحت‌گرایی را کنار گذاشت، باید که حضرت علی هم کنار می‌گذاشت و شمشیر به‌دست، دمار از روزگار کودتاگران درمی‌آورد!

اگر شیعیان معتقدند حضرت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، ۲۵ سال سکوت کرده، بدین معناست که دست به قیام مسلحانه نزده است؛ نه آنکه هیچ اعتراضی نکرده باشد و از خلافت دیگران راضی باشد؛ زیرا حضرت علی (علیه السلام) در هر فرصتی به صراحت اعلام می‌کرد که حق الهی‌اش غصب شده است و همواره مخالفت خود را با خلفای غاصب بیان می‌کرد.

ولایت و خلافت، در کلام امیرمؤمنان (علیه السلام)

خطبه دوم نهج‌البلاغه درباره حق ولایت برای خاندان رسالت است. به روایت شیعیان، حضرت علی (علیه السلام) بعد از جنگ صفین، خطبه‌ای خواند که در آن، ضمن بیان فضایل اهل‌بیت (علیهم السلام)، فرمود:

لَا يِقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ... لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ. الْآنَ إِذِ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْقَلِهِ.

کسی را با خاندان رسالت نمی‌شود مقایسه کرد...؛ زیرا ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به خلافت مسلمانان و میراث رسالت، به آنها تعلق دارد. هم‌اکنون [که خلافت را به من سپردید] حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، باز گردانده شد.

نمونه‌ای دیگر از سخنان حضرت علی (علیه السلام) در بیان حق الهی خویش و ناحق دانستن خلفای غاصب، خطبه ششم نهج‌البلاغه است. این خطبه، مربوط به زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام) است. ایشان در پاسخ به کسانی که گفتند: «در صدد جنگ با طلحه و زبیر نباشید» چنین فرمود:

ص: ۹۷

فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِرًا عَلَى مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ تَعَالَى نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله) حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا. (۱)

از زمانی که خداوند پیامبرش را قبض روح کرد تا این روز همیشه از حق خود رانده شده، و ممنوع از حق خویش بوده‌ام. این حق اطاعت و بیعت است که در زمان خلفای سه گانه از ایشان غصب شده بود و حضرت نیز به وضوح بیان کرد که از آن وضعیت رضایت نداشته است. همچنین حضرت علی (علیه السلام) در خطبه شششقیه به صراحت انتقاد و نارضایتی خود را از خلفا ابراز کرد و خلافت را حق الهی خود دانست. ایشان در این خطبه فرمود:

آگاه باشید! به خدا سوگند! ابوبکر جامه خلافت را بر تن کرد؛ درحالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. . . تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. سپس آن حضرت برای مثال، این شعر «اعشی» را خواند:

مرا با برادر جابر (حیان) چه شباهتی است؟ من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود. شگفتا! ابوبکر که در حیات خود از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره‌مند گردیدند. . .

ص: ۹۸

سپس «عمر» خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم! پناه بر خدا از این شورا! در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟ که هم‌اکنون مرا همانند آنها پندارند و در صف آنها قرارم دهند؟

تا آنکه سومی به خلافت رسید. دو پهلویش از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی امیه به پا خواستند و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند. چون شتر گرسنه‌ای که به جان گیاه بهاری بیفتد، عثمان آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت. (۱)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳؛ بحار الانوار، ج ۲۹، صص ۴۹۷ - ۵۴۸؛ الغدير، ج ۷، صص ۸۱ - ۸۵.

شبهه سیزدهم: چرا علی (علیه السلام) ننگید؟

اشاره

شبهه کننده می پرسد: «مگر این علی همان فاتح خیبر نبود؟! تدبیر علی، مصمم بودن و اراده علی، غیرت علی، وقتی عمر به زنش جلوی چشمش حمله کرد، اسدالله بودن علی کجا بود؟! چرا با آنها ننگید؟!»

تعارض نداشتن شجاعت و سکوت در قرآن کریم

اشاره

همه می دانند که امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، در زندگی مبارکش از هیچ چیزی جز خدا نترسید. هر جا برای پیشرفت اسلام جنگ لازم بود، ایشان در صف اول جنگ، برای یاری دین خدا شمشیر می زد و هر جا لازم بود، جان مبارکش را برای نجات جان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فدا می کرد. هر جا خدا امر به جنگ می کرد، دلیرانه می جنگید. هر جا خداوند، امر به سکوت و ننگیدن می کرد، شجاعانه خار در چشم و استخوان در گلو سکوت می کرد. درد کشیدن و سکوت کردن، عین شجاعت است نه متعارض با شجاعت!

قرآن کریم نیز با بیان داستان انبیای الهی، سکوت و شجاعت ر

ص: ۱۰۰

متعارض هم نمی‌داند. خداوند بسیاری از انبیای بزرگ الهی را مثال زده است که به علت رعایت مصلحت، حتی از دین الهی دفاع نکرده، یا برای گرفتن حقی اقدام نمودند. این فرستادگان الهی، با آنکه در راه خدا از هیچ حادثه‌ای ترس نداشتند، اما به اذن خدا و بنابه علت حکمت‌هایی، راه صبر و سکوت، و حتی گریز از دشمن را در پیش گرفتند. ما در اینجا به دو نمونه از رفتار انبیای الهی اشاره می‌کنیم:

۱. برخورد هارون (علیه السلام) با قوم بنی اسرائیل

هارون (علیه السلام) با داشتن قدرت و شجاعت، با سامری نجنگید(۱) و در پاسخ حضرت موسی (علیه السلام) چنین گفت: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند». (۲) من فکر کردم اگر به مبارزه برخیزم، تفرقه شدیدی میان بنی اسرائیل می‌افتد. «ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا مراعات نکردی». (۳) حضرت موسی (علیه السلام) نیز عذر برادر و جانشین خود را پذیرفت و برای او و خودش، از خداوند رحمت و غفران طلب کرد. (۴) به یقین هارون (علیه السلام)، دلیر و شجاع بود. اما به دلیل سفارش حضرت موسی (علیه السلام) و ترس از تفرقه، مبارزه و جنگ نکرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز امیرمؤمنان (علیه السلام) را به صبر و دوری از اختلاف سفارش کرد. این مطلب در گفت‌وگوی میان «اشعث» و حضرت علی (علیه السلام) آمده است که بیانگر

۱- اعراف: ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲- اعراف: ۱۵۰.

۳- طه: ۹۴.

۴- اعراف: ۱۵۱.

ص: ۱۰۱

مظلومیت آن حضرت است: (۱)

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کوفه مشغول ایراد خطبه‌ای بود که در آخر آن فرمودند: بدانید که من از مردم، به خود مردم اولویت دارم، و من از آن روز که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وفات یافت، پیوسته مورد ظلم واقع شده‌ام. پس اشعث بن قیس برخاسته و گفت: «ای امیرالمؤمنین! از وقتی به کوفه آمده‌اید در تمام خطبه‌ها این جمله که «من از مردم به خود مردم اولویت دارم، و من از آن روز که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وفات یافت، پیوسته مورد ظلم واقع شده‌ام» را فرموده‌اید. پس برای چه ابوبکر و عمر ولایت یافتند، و برای چه با شمشیر خود برای دفاع حقت نبرد نکردی؟

حضرت امیر (علیه السلام) به او فرمود: ای پسر شرا بخوار! سخنی پرسیدی پس جواب آن را بشنو: به خدا سوگند که منع از گرفتن حق من نه ترس بود و نه کراهت از مرگ، و آن نبود جز وفا به عهدی که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشتم؛ زیرا آن حضرت مرا خبر داده بود که «امت من تو را جفا و مکر رومی دارند، و پیمان و وصیت مرا درباره‌ات نقض کنند، و این را بدان که تو نزد من به منزله هارون نسبت به موسی هستی». پس من عرض کردم: «ای رسول خدا! در آن زمان وظیفه من چیست؟» فرمود: «اگر یار و یاور یافتی با آنان مبارزه کرده و حق خود را بگیر. در غیر این صورت، سکوت کرده و خون خود را حفظ کن، تا هنگامی که مظلومانه به من ملحق گردی».

پس من نیز بعد از وفات پیامبر سرگرم تجهیز و دفن جسد مبارک آن حضرت، و فراغ از آن شدم. سپس سوگند خوردم که من جز برای نماز از خانه بیرون نروم تا وقتی که قرآن را یک‌جا جمع نمایم و به تصمیم

ص: ۱۰۲

و قصد خود عمل نمودم و بعد از آن دست دخت پیامبر و دو فرزندم، حسن و حسین را گرفته و به خانه‌های اهل بدر و اهل سابقه در اسلام رفته، و ترضیع حق خود را به آنان تذکر داده، و یکایک ایشان را به یاری خود دعوت نمودم. ولی از میان ایشان تنها چهار نفر: سلمان، عمار، ابوذر و مقداد دعوت مرا اجابت نمودند و جز آن چهار تن، کسی مرا یاری و مساعدت نکرد و از میان اقارب و اقوامم که طرفدار من بودند، تنها عقیل و عباس که نزدیک به عهد جاهلیت بودند در میان اهل بیت من دیده می‌شدند و از ایشان هیچ کاری ساخته نبود.

اشعث گفت: «ای امیرمؤمنان! با این استدلال، عثمان هم چون یآوری نیافت، دست‌های خود را جمع کرده و مظلومانه تسلیم مرگ شد».

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «ای پسر شرابخوار! این طور که تو قیاس کردی نیست. عثمان چون در جای دیگری نشست و لباس دیگری را در بر کرد و با حق مخالفت نمود، حق، او را به زمین زد و مقهور و مغلوب شد. سوگند به آن که محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق مبعوث ساخت، اگر در روز بیعت ابوبکر، تنها مرا چهل یار و همراه بود، هر آینه به جنگ برخاسته و در راه خدا جهاد می‌کردم، تا اینکه عذر من در مقابل حقیقت روشن گردد».

ای مردم! بدانید که اشعث در پیشگاه پروردگار متعال به اندازه پر مگسی ارزش نداشته و در دین خدا پست‌تر از آب بینی گوسفند است.

۲. هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

زمانی که آزار و اذیت مشرکان مکه بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سخت‌تر و سنگین‌تر شد و خداوند متعال ایشان را آگاه کرد که مشرکان قصد کشتن وی را دارند، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شبانه از مکه هجرت کرد و امیرمؤمنان (علیه السلام) در

ص: ۱۰۳

بستر ایشان خوابید. (۱) طبق استدلال مخالفان، اگر حق با پیامبر خدا (علیه السلام) بود، باید ایشان در مکه می ماند و از حق الهی خویش دفاع می کرد، نه اینکه از مکه هجرت کند و دیگری را در بستر خود بگذارد! در واقع مخالفان هم اقرار می کنند که چنین عملکردی، نبوت ایشان را زیر سؤال نبرد؛ زیرا به یقین پیامبر اکرم (علیه السلام)، به امر و تأیید الهی این کار را کرد. از این رو ممکن است ولی خدا با تمام شجاعت و دلیری، بنابر حکمتی و در موقعیتی خاص، به اذن خدا از حق الهی یا شخصی خود دفاع نکند و به دلایلی به مبارزه و جنگ مبادرت نورزد و این متناقض با شجاعت و دلیری نیست. نمونه های دیگری نیز از این گونه عملکرد در قرآن هست؛ برای مثال حضرت نوح (علیه السلام) به درگاه خدا به مغلوب شدن برابر قومش اعتراف کرد (۲)؛ حضرت موسی (علیه السلام) از ترس جان از دیار خود گریخت (۳) و حضرت لوط (علیه السلام) خود را برابر قومش ناتوان خواند. (۴)

علت قیام مسلحانه نکردن حضرت علی (علیه السلام)

شبهه کننده درباره قیام مسلحانه نکردن امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین می پرسد:
وقتی رسول الله در دو ماه آخر عمر مصلحت گرایی را به سویی نهادند و علی را رسماً جانشین خود کردند، قصدشان حتماً این نبود که علی سکوت کند و حق خود را نگیرد. قصدشان حتماً این نبود که این اعلان

۱- انفال: ۳۰.

۲- قمر: ۱۰.

۳- شعراء: ۲۱.

۴- هود: ۸۰.

ص: ۱۰۴

روی کاغذ و برای برافروختن آتش اختلاف بین امت باشد. پس وقتی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مصلحت‌گرایی را کنار گذاشت، باید که حضرت علی هم کنار می‌گذاشت و شمشیر در دست، دمار از روزگار کودتاگران درمی‌آورد. پس وقتی رسول‌الله رسماً مابقی عمر خویش را به پیشبرد این هدف وقف کردند، بر جانشین او لازم بود که سیاست جدید رسول‌الله را مشعل راه خود کند؛ یعنی خود نیز برای کسب حق و اجرای دستور رسول‌الله بکوشد. نه اینکه سیاست قدیم رسول‌الله را مرام خود قرار دهد! اگر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) زنده می‌بودند و عمر و ابوبکر با ایشان مخالفت می‌کردند، بی‌توجه به اینکه قدرت دارد یا ندارد، با آنها مخالفت می‌فرمود. پس بر علی لازم بود که مانند رسول‌الله از مخالفت عمر و ابوبکر نترسد و سکوت نکند.

باید توجه داشت که خداوند عزوجل در هر زمانی، بنابر مصلحت، وظیفه‌ای را بر عهده ولی خویش می‌گذارد. بنابراین دلیلی وجود ندارد که حضرت علی (علیه السلام) در زمان خود همچون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رفتار کند. قرآن کریم گواهی می‌دهد که انبیا و اوصیای پیشین و هر کدام بنابر مقتضای زمان خود، وظایف خاصی داشتند پس هیچ‌کس نمی‌تواند برای حجت الهی تعیین تکلیف کند.

از سویی هیچ‌گاه حجت حق کاری خلاف عقل و رضای خداوند انجام نمی‌دهد و از سوی دیگر، چون تمام افعال الهی حکیمانه است، پس به‌طور قطع، کار ولی خدا هم حکیمانه است. اما برای اعتقاد بیشتر در صحت عملکرد حضرت علی (علیه السلام)، باید بخشی از وصایای پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) را به دقت مطالعه کنیم؛ پیامبر اکرم (علیه السلام) فرمود:

ای علی! اگر یارانی یافتی، با آنها مقابله و جنگ کن و اگر یاورانی را

ص: ۱۰۵

نیافتی، دست نگه‌دار و خون خود را حفظ کن تا برای اقامه دین خدا و قرآن و سنت من یارانی پیدا کنی^(۱)؛ زیرا که با شهادت تو و خانواده‌ات، رهبری برای اسلام نیست و تازه مسلمانانی که هنوز ایمان در دلشان رسوخ نکرده و به آداب جاهلی دیرینه خود مأنوس هستند، اسلام را از بین خواهند برد و دوباره بساط و آیین خود را به پا می‌کنند. پس علی جان! برای از بین نرفتن اسلام، خونت را حفظ کن. . . .

بنابراین چون حضرت علی (علیه السلام) یاورانی برای خود نیافت، طبق پیمان با پیامبر اکرم (علیه السلام) قیام مسلحانه نکرد. امیرمؤمنان (علیه السلام) در این مورد، در خطبه ۲۱۷ نهج البلاغه فرمود:

خدایا! برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک می‌خواهم که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و کار مرا دگرگون کردند. . . پس نگرستم و دیدم که نه یآوری دارم، و نه کسی از من دفاع و حمایت می‌کند؛ جز خانواده‌ام که مایل نبودم جانشان به خطر افتد. پس خار در چشم فرو رفته، دیده بر هم نهادم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده، جام تلخ را جرعه جرعه نوشیدم و در فرو خوردن خشم، در امری که تلخ‌تر از گیاه حنظل، و دردناک‌تر از فرورفتن تیزی شمشیر در دل بود، شکیبایی کردم.^(۲)

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۱۵؛ غیبت طوسی، صص ۱۹۳ و ۳۳۵؛ الصراط المستقیم، عاملی، ج ۲، ص ۷۹؛ المستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۱، صص ۷۴ - ۷۸؛ احتجاج، ج ۱، صص ۷۵ - ۸۴ و ۱۹۰ به نقل از کتاب سلیم بن قیس؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۲، ص ۳۹۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۷۲ و ج ۲، ص ۳۲۶؛ بحار الانوار، ج ۲۸، صص ۱۸۹ - ۲۷۴ و ج ۳۳، صص ۱۵۳ و ج ۹۰، ص ۱۵.

۲- ر. ک: کتاب سلیم بن قیس، صص ۲۱۹ و ۳۰۳؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۵۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۷.

دگرگونی شرایط بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

اینک به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم که بیانگر تغییراتی است که موجب خفقان در زمان حضرت علی (علیه السلام) بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) شد:

۱. بیعت سقیفه (۱)؛

۲. قبایل وحشی که بعد از سقیفه به داخل شهر ریختند و از مردم برای خلیفه اول به زور بیعت گرفتند (۲)؛

۳. سوزاندن در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) که نشانه بی‌احترامی به خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود (۳)؛

۴. گرفتن بیعت اجباری از حضرت علی (علیه السلام). (۴)

گفتنی است با توجه به سخنان پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله)، اگر ایشان هم به جای حضرت علی (علیه السلام) می‌بود، به یقین همان رفتار و عملکرد را می‌داشت.

۱- کتاب السقیفه، علامه عسکری.

۲- همان.

۳- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۲ چاپ دارالاسوه؛ کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ المصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۳۲؛ الامامة و السياسة، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۲؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶؛ تاریخ الامم و الملوك، طبری، ج ۲، ص ۴۳۳؛ اثبات الوصیة، مسعودی، ص ۱۴۲؛ عقد الفرید، ابن عبدربه، ج ۳، ص ۶۴؛ الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطیه حنفی، ص ۱۶۰؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۶ و ج ۱۶، ص ۲۳۴.

۴- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۲؛ الشافی، ابن حمزه زیدی، ج ۴، ص ۱۷۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، ج ۲، ص ۲۶؛ تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۷۹؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ اثبات الوصیة، ص ۱۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۱؛ سیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۹۵؛ السقیفة ابوبکر جوهری.

ص: ۱۰۷

شبهه چهاردهم: نقش و عملکرد خلفا**اشاره**

نویسنده، خلفای سه‌گانه را از طرف‌های مؤثر در ماجرای غدیر دانسته است. بنابراین برای بررسی عملکرد خلفا بهتر است شیوه زندگی و سابقه آنها را در دو مرحله قبل و بعد از رحلت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) در نظر بگیریم:

عملکرد خلفا قبل از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)

نویسنده برای اثبات حقانیت خلفا به حسن سابقه آنان استدلال می‌کند و می‌گوید:
خلفا در زمان وقوع حادثه غدیر، سابقه پاک و شریفی داشتند. وقتی به پیامبر ایمان آوردند که اسلام آوردن، بازی کردن با جان بود. اما آنها تمام خطرات را به جان خریدند. مال و خانه و زمین و فامیل و موقعیت اجتماعی و شغل خود را رها کردند و به مدینه رفتند و بعد از آن، از حماسه‌آفرینان حماسه‌های بزرگ بدر و اُحد و خندق، فتح مکه

ص: ۱۰۸

و جنگ خیبر و غیره شدند، و خلاصه تا روز غدیر خم سابقه آنها درخشان است. بلکه تا لحظه وفات پیامبر اکرم سابقه آنها درخشان است!

در اینجا این سؤال مطرح است که چرا شما برای ادعاهایتان هیچ مدرکی ارائه نکردید؟ درحالی که شیعه با استناد به مدارک تاریخی و روایی، نکات دیگری را می‌بیند؛ برای مثال، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جنگ خیبر، ابوبکر را با لشکری برای فتح قلعه فرستاد. ولی او گریخت و برگشت! دفعه دوم، عمر را با لشکری به خیبر فرستاد. ولی او نیز فرار کرد. (۱) شیعیان برای ادعای خود از اهل سنت شاهد می‌آورند؛ برای نمونه «ابن ابی الحدید» درباره فرار عمر و ابوبکر از جنگ خیبر می‌گوید: «هرچه را فراموش کنم، فراموش نمی‌کنم که آن دو (ابوبکر و عمر) در جنگ تقدم جستند و از جهاد فرار کردند و حال آنکه می‌دانستند فرار از جهاد، از گناهان بزرگ است».

همچنین به گفته «بخاری» و «ابن کثیر»، عمر بن خطاب از کسانی بود که در جنگ حنین فرار کرد. فرار ابوبکر و عمر از معرکه اُحد نیز بسیار مشهور است و جمع زیادی از راویان و مورخان به آن تصریح کرده‌اند. (۲)

در تاریخ شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد آنان تا آخرین روزهای حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از فرمان ایشان سرپیچی می‌کردند.

- ۱- خصائص أمير المؤمنين، نسائی، صص ۵۲ و ۵۳؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۲۹؛ المواقف، ج ۳، ص ۶۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۰۷؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۹.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، صص ۲۳ و ۲۴؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۸؛ البدایه والنهایه، ج ۴، ص ۲۹.

ص: ۱۰۹

حتی به آخرین فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره همراهی کردن لشکر اسامه عمل نکردند و بلافاصله و بدون اجازه به مدینه بازگشتند؛ در حالی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) مکرر می‌فرمود: «لشکر اسامه را تجهیز کنید. خدا لعنت کند کسی را که از آن تخلف ورزد». (۱)

اگر حسن سابقه در کشف حقیقت، ملاک قضاوت است، پس نویسنده کتاب باید رفتار امیرمؤمنان (علیه السلام) را در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) بررسی کند.

سابقه و عملکرد حضرت علی (علیه السلام) در طول تاریخ

فضایلی را که شیعه و اهل تسنن، مسلمان و غیر مسلمان، از حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده و نوشته‌اند، آن قدر زیاد است که شمارش آن آسان نیست. نمونه‌هایی از فضایل امیرمؤمنان (علیه السلام) را ذکر کردیم. اما در اینجا به دلیل اشاره نویسنده کتاب به جنگ‌ها، ما نیز به رشادت‌ها و شجاعت‌های حضرت به اختصار اشاره می‌کنیم:

حضرت علی (علیه السلام) در تمامی جنگ‌ها، یار وفادار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. هرگز در تاریخ نقل نشده است که امیرمؤمنان (علیه السلام) از جنگی فرار، یا از دستور رسول الله (صلی الله علیه و آله) نافرمانی کرده باشد. در جنگ احد، حنین و خیبر هم که خلفا، هر دو از میدان گریختند، حضرت علی (علیه السلام) شجاعانه جنگید. ایشان بود که قلعه خیبر را فتح کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این ماجرا درباره ایشان فرمود: «فردا مردی را به سوی قلعه می‌فرستم که خدا و پیغمبر را دوست دارد و خدا و پیغمبر هم او را دوست دارند و از جنگ روی

ص: ۱۱۰

بر نمی‌تابد و خداوند قلعه را به دست او بگشاید». (۱)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، نه تنها در جنگ‌ها، بلکه در همه جا وفاداری خود را تا سر جان، به رسول الله ثابت کرد؛ برای مثال در «لیلة المبيت» در بستر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خوابید تا جان ایشان از توطئه دشمنان در امان بماند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره ایشان فرمود:

علی جان! تو در میان مردم اولین کسی هستی که ایمان آوردی. تو وفادارترین آنان بر عهد و پیمان هستی. تو قوی‌ترین ایشان در اجرای فرمان پروردگار هستی. تو بهترین کسی هستی که بین آنان به مساوات عمل می‌کنی. تو در مردم‌داری از همه آنان عادل‌تری. تو از همه آنان آگاه‌تری و سرانجام، تو به لحاظ مزیت و مرتبت، والاترین آنان نزد خداوندی. (۲)

پس طبق مدارک معتبر از شیعه و اهل سنت، برای خلفا حسن سابقه‌ای در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ثابت نمی‌شود. از طرف دیگر، طبق مدارک موثق و صحیح، حُسن سابقه امیرمؤمنان (علیه السلام) حقیقتی است که نه تنها شیعیان، بلکه اهل سنت و غیر مسلمانان به آن اعتراف کرده‌اند.

عملکرد خلفا بعد از رحلت رسول الله (صلی الله علیه و آله)

شبهه‌کننده این بار به حسن سلوک و زهد و پارسایی خلفا در طول زندگی‌شان اشاره می‌کند و می‌گوید:

۱- المعجم الصغير، طبرانی، ج ۲، ص ۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، صص ۱۵۰ و ۱۵۱؛ المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۳۸؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۳۵؛ السنن الكبرى، نسائی، ج ۵، ص ۴۶.

۲- حلیة الاولیاء، ج ۱، صص ۶۵ و ۶۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۷۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۸؛ فضائل الصحابة، ص ۱۵.

ص: ۱۱۱

خلفا بعد از وفات رسول‌الله، زهد و تقوا پیشه کردند. فرزندان خود را پادشاه و جانشین خود نکردند. انصار، ابوبکر را انتخاب نمودند که از قبیله و قوم و کشور دوری بود. ابوبکر، عمر را خلیفه کرد که هیچ‌گونه رشته فامیلی با او نداشت. عمر شش نفر را نامزد خلافت کرد که در بین آنها حضرت علی و پسرعمه ایشان (زبیر) هم بود و دیگران نیز کوچک‌ترین رشته خویشاوندی با عمر نداشتند. آنها حتی در شورای شش نفره، علی را هم دعوت نمودند.

سیاست تقوای پیشگی

در ابتدا باید گفت ما از هیچ‌یک از صحابه حقیقی رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) کینه نداریم و تنها در اینجا عملکرد خلفا را نقل می‌کنیم؛ اقداماتی که در رأس آنها، مخالفت با غدیر و ایجاد بدعت‌های بسیار است. نکته اینجاست که این مخالفت‌های صریح با قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با پوشش تقوا و زهد ظاهری انجام می‌گرفت تا صاحبان قدرت و حکومت، به آسانی به اعتقادات مردم راه پیدا کنند. گفتنی است خلیفه اول و دوم، در مواردی، مخالفت‌های صریحی با احکام نبوی داشتند و حتی آشکارا می‌گفتند: «پیامبر این گونه فرمود. ولی من چیز دیگری می‌گویم»؛ برای نمونه، متعه حج تمتع و متعه زنان، دو متعه‌ای بود که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حلال بود. اما عمر آنها را حرام کرد و گفت: «دو متعه (۱) در زمان پیامبر اکرم، حلال بود و من امروز آنها را حرام می‌کنم و کسانی که مرتکب این دو شوند، آنها را به کیفر

۱- یکی متعه زنان و دیگری متعه حج.

ص: ۱۱۲

می‌رسانم» (۱).

آیا عمر از خود، حلالی را حرام می‌کرد، یا به او وحی می‌شد؟! آیا این کار برای مصلحت مردم بود یا برای تخریب دین؟! از دیگر بدعت‌های خلیفه دوم، نماز تراویح است. ظاهر برخی نصوص نشان می‌دهد نخستین کسی که جماعت در نافله رمضان را سنت کرد، عمر بن خطاب بود. در حالی که زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و دوره خلافت ابوبکر چنین چیزی وجود نداشت. اما عمر با استحسان به این امر رأی داد و مردم را بدان ترغیب کرد و خود معترف بود که این بدعت است. اما می‌گفت بدعت خوبی است! (۲)

نویسنده کتاب می‌گوید: «خلفا به عیش و عشرت مشغول نشدند، بلکه زهد و پارسایی پیشه کردند». ولی می‌دانیم منفعت تنها در سود مالی و عیش و نوش نیست. بلکه لذت ریاست و شهرت، اگر از لذت منفعت مالی بیشتر نباشد، کمتر نیست. نویسنده در نکته بعدی خود می‌گوید: «خلفا، فرزندان خود را پادشاه و جانشین خود نکردند». البته مسلم است که انتخاب نکردن فرزند برای جانشینی، نشانه

- ۱- تفسیر الرازی، ج ۲، ص ۱۶۷ و ج ۳، صص ۲۰۱ و ۲۰۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲ و ج ۱۲، صص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ البیان والتبیین، الجاحظ، ج ۲، ص ۲۲۳، أحكام القرآن، الجصاص، ج ۱، صص ۳۴۲ و ۳۴۵ و ج ۲، ص ۱۸۴؛ تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۲۷۰؛ المبسوط، السرخسی الحنفی، ج ۴، ص ۲۷؛ زاد المعاد، ابن‌القیم، ج ۱، ص ۴۴۴؛ کنز العمال، ج ۸، صص ۲۹۳ و ۲۹۴؛ ضوء الشمس، ج ۲، ص ۹۴؛ سنن البیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ الغدیر، ج ۶، ص ۲۱۱؛ المغنی، ابن‌قدامة، ج ۷، ص ۵۲۷؛ المحلی، ابن‌حزم، ج ۷، ص ۱۰۷؛ شرح معانی الآثار، الطحاوی، ص ۳۷۴؛ مقدمه مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۰۰.
- ۲- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۵۲؛ موطأ، مالک، ج ۱، ص ۱۱۴؛ الطرائف، ابن‌طاوس، ص ۴۴۵.

ص: ۱۱۳

مشروعیت حکومتی نیست. اما آنچه در ارتباط میان دو نفر مهم است، دوستی و محبت است نه فقط خویشاوندی. چه بسا خویشاوندی‌هایی که نشانی از محبت و دوستی در آنها نیست؛ برای نمونه می‌توان به رابطه خویشاوندی حضرت نوح (علیه السلام) و فرزندش اشاره کرد.^(۱)

از طرفی، ابوبکر به خوبی می‌دانست وقتی عمر به بزرگ انصار، سعد بن عباده رحم نکرده است، به فرزند او نیز رحم نمی‌کند. عمر نیز عثمان را می‌شناخت. در واقع خلفا با این کار، جان فرزندان خود را حفظ کردند. نویسندگان در انتها ادعا می‌کند خلفا نه تنها حضرت علی (علیه السلام) را نکشتند، بلکه ایشان را در امور مختلف بر جایگاه مشورت قرار می‌دادند و عزیز می‌داشتند.

ولی باید گفت شیعیان معتقدند که نه تنها خلفا حضرت علی (علیه السلام) را در جایگاه اصلی خویش قرار ندانند، بلکه بزرگ‌ترین بی‌احترامی‌ها و اهانت‌ها را به ایشان روا داشتند: ریسمان به گردن ایشان بستند و برای گرفتن بیعت اجباری ایشان را بر زمین کشاندند^(۲) و همسرش حضرت زهرا (علیها السلام) را نیز به شهادت رساندند.^(۳) اما علت نکشتن حضرت، و مشاوره گرفتن از ایشان بسیار واضح است؛

۱- وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطِكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ هود: ۴۵ و ۴۶ .

۲- الامامة والسياسة با تحقیق الشیری، باب کیف كانت بیعة علی بن ابی طالب؛ اثبات الوصیة، المسعودی، ص ۱۴۶؛ الشافی، سید مرتضی، ج ۳، ص ۲۴۴.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۷؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۸۶۴؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۷۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

ص: ۱۱۴

زیرا آنها به امیرمؤمنان (علیه السلام) محتاج بودند؛ همچنان که در کتب اهل سنت نیز به آن اشاره شده است. خلیفه دوم در این باره گفته است: «لو لا- علی لهلك عمر»^(۱)؛ «اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد». در واقع آنان برای حفظ حکومت در تمامی امور قضایی^(۲)، نظامی^(۳)، علمی و اعتقادی به حضرت علی (علیه السلام) نیاز داشتند. اما اینکه خود امام برای مشورت و یاری خلفا پیش قدم شود، ما مورد صحیحی سراغ نداریم. البته حضرت در موارد فراوانی، افراد بی‌گناهی را که از امام استغاثه کرده‌اند، یاری کرده است. اگر به نظر برخی، چنین اموری را نیز از مصادیق مشورت بدانیم، به یقین امام از این مشاوره‌ها داشته‌اند.

برای اثبات این ادعا کافی است تعداد مراجعه‌های خلفا به امیرمؤمنان (علیه السلام) را در تاریخ بررسی کنیم: خلیفه اول در دو سال و سه ماه دوران خلافت خود، چهارده بار به حضرت علی (علیه السلام) مراجعه کرد.^(۴) خلیفه دوم در ده سال و پنج ماه خلافت خود ۸۵ بار به حضرت علی (علیه السلام) مراجعه کرد^(۵) و خلیفه سوم در دوازده سال خلافت خود، هشت بار به حضرت علی (علیه السلام) مراجعه کرد.^(۶)

البته افزون بر این، خلفا از فرموده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آگاه بودند که امیرمؤمنان را در نبود یاور، به صبوری توصیه کرده بود؛ به همین علت

- ۱- الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، ج ۳، ص ۱۱۰۳.
- ۲- سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۱۴۰؛ صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۴۹۹؛ تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۲۲.
- ۳- کتاب الفتوح، ابی محمد احمد بن اعثم الکوفی، ج ۲، صص ۲۹۰ - ۲۹۵.
- ۴- علی و خلفا، صص ۷۳ - ۹۷.
- ۵- همان، صص ۹۹ - ۳۳۳.
- ۶- همان، صص ۳۳۵ - ۳۴۵.

ص: ۱۱۵

قدری آسوده خاطر بودند.

پس به نظر نمی‌رسد که عملکرد خلفا نیز بتواند افسانه بودن ماجرای غدیر و باطل بودن عقاید شیعه را ثابت کند. اما ممکن است کسی سؤال کند یا مدعی شود که در آن زمان، اقدام‌های مثبت نیز انجام شده و نفعی به اسلام رسیده است. در پاسخ باید گفت: هرچند ممکن است حاکم ظالم نیز به ظاهر فوایدی را به مردم برساند. اما بحث درباره غصب نکردن و به حق بودن حکومت است؛ برای مثال تصور کنید شخصی با حيله گری، شما را از خانه‌تان بیرون کند و خود را صاحب آن خانه و زندگی معرفی کند و در تمام امور شما تصرف کند و آن‌گاه با تلاش بسیار به توسعه و تعمیر آن خانه پردازد. آیا شما این‌گونه توسعه و تعمیر و تزئین را خدمت و احسان به خود می‌دانید؟! خیر، بلکه تمام اینها را که به دنبال غصب خانه انجام می‌شود، در واقع عملی خائنانه و تصرفی غاصبانه، افزون بر خیانت و ظلم اصلی‌اش، می‌شناسید!

شبهه پانزدهم: نقش و عملکرد عامه مردم، یعنی مهاجر و انصار

اشاره

نویسنده در ادامه شبهاست خود به بررسی عملکرد مهاجر و انصار در آن زمان پرداخته است تا عقاید شیعه را در واقعه غدیر، دروغ و داستان‌سرایی جلوه دهد. وی می‌نویسد:

عملکرد مهاجر و انصار در زمان رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) نشان می‌دهد که شیعه دروغ می‌گوید و اصلاً غدیر و جانشینی و غضب خلافتی وجود نداشته است؛ چرا که زمان رسول‌الله، پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر فرمانی که می‌دادند، آنها پیروی می‌کردند. می‌فرمود روزه بگیرید، می‌گرفتند. جهاد کنید، می‌جنگیدند. اهالی مدینه (انصار) تا دیروز بچه‌های خود را فدای دین محمد (صلی الله علیه و آله) می‌کردند؛ چرا باید تا دیروز بچه‌های خود را قربان دستورهای رسول‌الله کنند و امروز به‌خاطر هیچ و پوچ، حرف پیامبر را زیر پا بگذارند. دلیلی ندارد که انصار مدینه در توطئه، همدست ابوبکر شوند و زحمات خود را برباد دهند! برای آنها ابوبکر و علی فرقی با هم نداشتند. هر دو مهاجر و قریشی بودند.

پیمان شکنی مهاجر و انصار

افراد بسیاری از مهاجر و انصار، فرمانبردار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند و حتی مانند «معاذبن جبل» با پیامبر پیمان بستند که ایشان و ذریه ایشان را همانند خود و فرزندان ایشان یاری کنند. اما درست به همین علت، پایه گذاران سقیفه تلاش کردند تا با تغییر نگاه مردم، خلافت را به دست خود بگیرند. بنابراین تصمیم گرفتند برای فشار به حضرت علی (علیه السلام)، فدک را از ایشان بگیرند و خمس را به او ندهند تا ایشان (علیه السلام) نتواند یارانی تهیه کند؛ زیرا خوب می دانستند که مردمان، دنیاپرست اند و در سایه بذل مال، جانفشانی می کنند. در تاریخ آمده است:

حضرت زهرا (علیها السلام) وقتی برای بازپس گرفتن فدک به در خانه مهاجر و انصار رفتند، هیچ کس ایشان را یاری نفرمود تا حضرت نزد همان معاذبن جبل، یار وفادار پیامبر رفت و گفت: «ای معاذبن جبل! من نزد تو آمده، یاری می جویم. تو با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین بیعت کردی که او و ذریه اش را یاری کنی و همان گونه که از خودت و فرزندان دفاع می کنی، از او و ذریه ایشان هم دفاع کنی. ابوبکر، فدک را از من غصب کرده و نماینده مرا از آن سرزمین بیرون رانده است». معاذ گفت: «آیا کسی دیگر هم با من هست؟» حضرت زهرا (علیها السلام) فرمودند: «نه! هیچ کس جواب مثبت به من نداده است». گفت: «پس از من در یاری تو چه کاری ساخته است؟» حضرت از نزد او خارج شدند درحالی که می فرمودند: «به خدا سوگند! حتی یک کلمه با تو سخن نخواهم گفت تا اینکه در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حاضر شویم» (۱)

۱- بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۱؛ الغدیر، ج ۳، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.

ص: ۱۱۹

و در جایی دیگر چنین می‌خوانیم:

علی شبانگاه، درحالی که فاطمه را بر چهارپایی سوار کرده بود، بیرون آمد و با او در محافل انصار می‌آمد و فاطمه از آنها یاری می‌طلبید. اما آنها می‌گفتند: «ای دختر پیامبر خدا! بیعت ما برای این مرد، ابوبکر، انجام شد و اگر همسر و پسر عموی تو، قبل از ابوبکر نزد ما می‌شتافت، ما به سوی ابوبکر مایل نمی‌شدیم». پس علی می‌گفت: «آیا من [جنازه] پیامبر خدا را در خانه‌اش رها می‌کردم و او را دفن نمی‌کردم و [از خانه] بیرون می‌آمدم تا با مردم بر سر حکومتش کشمکش کنم؟!» پس فاطمه گفت: «علی جز آنچه شایسته او بود، انجام نداد و آنها کاری کردند که خداوند از آنها حساب خواهد کشید و در پی آنهاست» (۱).

بنابراین مهاجر و انصار، دختر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و همسر ایشان را چنان تنها گذاشتند که حضرت زهرا (علیها السلام) همراه عده‌ای از زنان و بانوان خویشاوند، برای اعتراض نزد ابوبکر رفت.

ابوبکر با عده زیادی از مهاجر و انصار و دیگر افراد در مسجد نشسته بود که حضرت زهرا (علیها السلام) وارد شد. با آمدن حضرت، پرده‌ای بین ایشان و مردم آویخته شد. حضرت زهرا (علیها السلام) نشست و چنان از سوز دل ناله زد که قلب‌ها به لرزه درآمد و اشک‌ها جاری شد. پس از آرامش مجلس، حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود:

شما بندگان خدا، پرچم و علم امر و نهی الهی، و دربردارنده دین و وحی او و پاسداران خدا بر خود، و رساننده احکام الهی به امت‌هایی هستید که در اطراف شمایند. در بین شما شخصی است که استحقاق

ص: ۱۲۰

زعامت دارد و او کسی است که قبلاً در مورد او متعهد شده‌اید.

آگاه باشید! به خدا قسم شما را می‌بینم که به زندگی راحت میل کرده‌اید و کسی که سزاوار منصب حل و فصل امور است، از جایگاهش دور گردانده‌اید. تن به راحتی در داده‌اید و از جای وسیع به جای تنگ پناه آورده‌اید. از دین برگشته‌اید. آنچه را که حفظ می‌کردید، دور افکنده‌اید و چیزی را که به آسانی خورده بودید، برگردانده‌اید. . .

آن‌گاه حضرت زهرا (علیها السلام) برخاستند و به راه افتادند. «رافع بن فارعه» به دنبال حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) آمد و گفت: «ای برترین بانوان! اگر حضرت ابوالحسن علی (علیه السلام) در رابطه با این مسئله، قبل از بیعتی که با ابوبکر شد، صحبتی می‌کرد و این مطلب را به مردم تذکر می‌داد، ما شخص دیگری را به جای او نمی‌پذیرفتیم». حضرت با حالت غضب به او فرمود: «از من دور شو! خداوند بعد از واقعه غدیر خم برای احدی، دلیل و عذری باقی نگذاشته است» (۱).

هنگامی که حضرت زهرا (علیها السلام) به خانه بازگشت، مریض شد. زنان مهاجر و انصار به عیادت حضرت آمدند و گفتند: «ای دختر پیامبر حالتان چگونه است؟» حضرت زهرا (علیها السلام) حمد الهی به جای آورد و بر پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس فرمود:

صبح کرده‌ام درحالی که به خدا سوگند از دنیای شما متنفرم و آن را رها کرده‌ام و نسبت به مردان شما غضبناکم. با امتحان اول، آنان را به دور افکندم و با آزمایش عمیق ایمانشان، آنان را مورد غضب و ملامت

ص: ۱۲۱

قرار دادم. پس ننگ بر کندشدن شمشیر و بی‌استقامتی نیزه و اضطراب فکر و تزلزل روح و ترس از فتنه و جنگ! چه بد است آنچه برای آینده خود مهیا کرده‌اند که خداوند بر آنان غضب کرده و دائماً در عذاب خواهند بود.

بنابراین چاره جز این نبود که قلاده آن را بر گردنشان افکنم و سنگینی آن را بر دوششان قرار دادم و ننگ آن را بر سرشان افکنم. پس خیر از ظالمان دور باد و به بلا دچار شوند و از آثار نیک محروم باشند و از رحمت خدا دور گردند. وای بر آنان! خلافت را از کوه‌های بلند رسالت و پایه‌های نبوت و محل نزول روح الامین با وحی مبین و از عالمان آگاه و حاذق در امر دنیا و دین به کجا کشاندند. بدانید که این زیان آشکار است. از ابوالحسن، علی (علیه السلام)، چه چیزی را نپسندیدند؟ به خدا قسم! ناراضی بودند از صلابت شمشیرش و بی‌پروایی او از مرگش و شدت حمله‌هایش و برخورد‌های عبرت‌آموز او در جنگ، و از تبحر او در کتاب خدا و غضب او در امر الهی. به خدا سوگند! اگر از گرفتن مهارى که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را به او (علی (علیه السلام)) سپرده بود، خودداری نمی‌کردند، با او انس می‌گرفت و آنان را چنان به آرامی سیر می‌داد که محل بستن مهار را زخمی نکند و حرکت‌دهنده آن خسته نشود و سواره آن به اضطراب نیفتد و آنان را بر سر آبی فراوان و گوارا و زلال و وسیع می‌برد که آب آن از دو طرف نهر لبریز باشد و دو سوی آن گل‌آلود نشود، و آنان را از آنجا سیراب بیرون می‌آورد، و درحالی که برای آنان سیرابی را پسندیده، خود از آن استفاده نمی‌کرد مگر به قدر رفع عطش و دفع شدت گرسنگی، و اگر خلافت را به او می‌سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می‌شد. ولی آنان از حق روی

ص: ۱۲۲

گردانیدند. پس به زودی خداوند آنان را به آنچه برای خود کسب کرده‌اند، مؤاخذه می‌کند و به زودی می‌رسد به کسانی که ظلم نموده‌اند، سزای آنچه کسب کرده‌اند و نمی‌توانند مانع چنین عاقبتی شوند.

به کدامین سو روی آورده‌اند و به کدام تکیه گاهی اتکا نموده‌اند و به کدام پایه‌ای اعتماد نموده‌اند و به کدام دستاویزی چنگ زده‌اند و بر ضد کدامین ذریه اقدام کرده‌اند و بر آنان چیره شده‌اند و چه کسی را انتخاب، و چه کسی را رها کرده‌اند؟! چه بد سرپرستی و چه بد دوستانی! و برای ظالمان چه بد جایگزینی است. (۱)

بنابراین بی‌یاور گذاشتن امیرمؤمنان (علیه السلام) مقدمه‌ای شد که جاه‌طلبان مهاجر و انصار، در سقیفه بنی‌ساعده، دور هم جمع شدند تا بر جانشین و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مسلط شوند. میان آنها یکی سخن آغاز کرد و گفت: «امیری از ما (مهاجر)، و امیری از شما (انصار)، باشد». خلاصه آنکه کشاکش دامنه‌داری در گرفت و مهاجر و انصار بر هم سبقت گرفتند. حتی کار به تهدید و مشاجره کشید. در این بین، عمر بن خطاب، طبق نقشه قبلی، دست ابوبکر را گرفت و با او بیعت کرد و دیگران را نیز به زر و زور، و مخالفان را به نیروی شمشیر، وادار به بیعت کرد.

نتیجه‌گیری

بنابراین بسیاری از مهاجر و انصار، اگرچه در زمان رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) به ظاهر مطیع پیامبر بودند، اما به همان راحتی که پیمان خود را فراموش

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۴؛ دلائل الامامه، صص ۴۰ و ۴۱؛ احتجاج، ج ۱، صص ۱۴۷ - ۱۴۹.

ص: ۱۲۳

کردند و دختر پیامبر (علیها السلام) را غضبناک کردند و تنها گذاشتند، غدیر را هم فراموش کردند و از حرص مال یا ترس حکومت، و به قول حضرت زهرا (علیها السلام) برای اضطراب فکر، تزلزل روح و ترس از فتنه و جنگ، امیرمؤمنان (علیه السلام) را تنها گذاشتند!

ص: ۱۲۵

نتیجه نهایی**اشاره**

شیعیان درباره حقیقت ماجرای غدیر دروغ نگفته‌اند؛ زیرا هیچ‌کدام از طرف‌های مؤثر در ماجرای غدیر، نقش اثبات‌کننده و تأییدکننده‌ای برای حکومت غاصب نداشته‌اند. نه خداوند در قرآن کریم درباره حضرت علی (علیه السلام) و امامت ایشان سکوت کرده است و نه رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) در دفاع از حق ایشان کوتاهی کرده است. همچنین نه سابقه خلفا به حقانیت حکومتشان کمکی کرد و نه عملکرد مهاجر و انصار افسانه‌بودن ماجرای غدیر را ثابت کرد.

بنابراین از خواننده این کتاب که ادعای دو طرف دعوا را به دقت خوانده و بررسی کرده است، می‌خواهیم که قبل از پذیرش ادعای یکی از دو طرف، به یکی از اصول و قواعد رایج و پذیرفته‌شده توجه کند:

اصل عمل به قدر متیقن

از اصول و قواعدی که قضات به آن عمل می‌کنند این است که به قدر متیقن ادعای طرفین که هر دو به آن رضایت داده‌اند، حکم می‌کنند

ص: ۱۲۶

تا مطمئن شوند به حق رأی صادر کرد، و مورد غضب و عتاب خداوند واقع نمی‌شوند.

حالا در اینجا هم نویسنده کتاب و شیعیان هر دو با این مطلب که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خلیفه پیامبر بوده است و دوستی با او و اهلش واجب و لازم است موافق‌اند. اما شیعیان می‌گویند امیرالمؤمنین تنها خلیفه پیامبر اسلام است و تنها دوستی و اطاعت از ایشان لازم و واجب است. ولی نویسنده کتاب می‌گوید امیرالمؤمنین خلیفه چهارم رسول‌الله است و دوستی با هر چهار خلیفه لازم و واجب است.

پس اگر مخاطب برای یافتن راه صحیح و امان از عقاب اخروی بگوید که من پیرو و محب امیرالمؤمنین هستم، بی‌شک از او پذیرفته می‌شود؛ چرا که عقیده‌ای را پذیرفته که مورد قبول تمام مسلمانان است. اما آیا ادعای خلاف آنان هم می‌تواند این‌گونه بی‌تردید پذیرفته شود؟!

اینک چند سؤال از نویسنده کتاب «راهی دیگر برای کشف حقیقت»:

۱. چرا خداوند اسم هیچ‌کدام از خلفای سه‌گانه را در هیچ آیه‌ای از قرآن ذکر نکرده است؟ این در حالی است که شما خلفا را بزرگ می‌دارید و آنان را جانشین به حق رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) می‌دانید!

۲. «ماوردی شافعی» و «ابویعلی حنبلی» به صراحت گفته‌اند: «در بیعت با ابوبکر، اجماعی در کار نبوده و هرگونه سخن از اجماع، گزاف است». مفسر بزرگ اهل سنت، قرطبی، (متوفای ۶۷۱ ه. ق) نیز مدعی است که خلافت ابوبکر فقط به واسطه بیعت عمر منعقد گردید. پس چرا شما ادعا می‌کنید که درباره خلافت ابوبکر اجماع شده است؟!

۳. در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب معتبر آمده است که

.۴

ص: ۱۲۷

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فاطمه پاره تن من است و هر کس او را بیازارد و غضبناک کند، مرا آزرده است» . از طرفی در همان صحیح بخاری و مسلم آمده است: «فاطمه (علیها السلام) از دست ابوبکر غضبناک شد و تا آخر عمر با وی سخن نگفت» . این دو روایت را چگونه با هم جمع می‌کنید؟!

۵. در صحیح مسلم آمده است: «حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) و عباس، عموی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، حکومت عمر و ابوبکر را حکومت صالح و به حقی نمی‌دانستند» . نویسنده کتاب، درباره این روایت چه می‌گوید؟! (۱)

۶. طبق حکم فقهی «ترمذی» که می‌گوید: «کسی که در بلاد اسلامی به حکومت برسد، چه به حق و چه به ناحق، اگر کسی علیه وی قیام کند، مرتد است»، آیا این حکم نیز درباره عایشه که در زمان خلافت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) قیام کرد، صادق است؛ یعنی عایشه مرتد شده است؟

۷. اگر آیه تطهیر زنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را نیز شامل می‌شود، پس چرا عایشه با علی بن ابی طالب جنگ کرد؟ مگر دو معصوم که هدفشان فقط خداست، با هم جنگ می‌کنند؟!

۸. آیا صحیح است که می‌گویند خلافت ابوبکر نه با شورا و نه با اجماع مسلمانان بوده است، بلکه فقط با اشاره عمر بن خطاب محقق شده است؟ اگر چنین باشد، آیا بر تمام مسلمانان پیروی از یک نفر، که خود

.۹

ص: ۱۲۸

در آن وقت خلیفه نبوده، واجب است؟! اگر کسی پیروی نکند، آیا خونش حلال می‌شود؟! البته درخور توجه است جمعی از دانشمندان بزرگ اهل تسنن، مانند ابویعلیٰ حنبلی (۱)، غزالی، قرطبی و عضدالدین ایجی، وجود هرگونه اجماعی را انکار کرده، بلکه غیر لازم دانسته‌اند.

والسلام علی من اتبع الهدی.

۱- احکام السلطانیة، صص ۷-۱۱.

ص: ۱۲۹

کتابنامه

- بیشتر منابع این کتاب از نرم‌افزار «مکتبه اهل البيت» و تعدادی هم از نرم‌افزار «مکتبه الشامله» استخراج شده است.
* قرآن کریم.
۱. اثبات الوصیه للإمام علی بن ابی طالب، ابوالحسن مسعودی.
 ۲. اثبات الهداء، شیخ حر عاملی.
 ۳. الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی.
 ۴. احقاق الحق، الشهید نورالله التستری.
 ۵. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، أبی عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی الشیخ المفید.
 ۶. ارشاد القلوب المنجی من عمل به من الیم العقاب، الحسن بن ابی الحسن محمد الدیلمی.
 ۷. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر.
 ۸. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین ابی الحسن بن علی بن محمد بن عبدالکریم الجزیری معروف بابن اثیر.
 ۹. اسرار غدیر، محمدباقر انصاری.
 ۱۰. أسنی المطالب، محمد بن درویش البیروتی.
 - ۱۱.

ص: ۱۳۰

۱۲. الاقبال، سید بن طاووس.
۱۳. امالی، شیخ طوسی.
۱۴. امام شناسی، آیت‌الله سید محمد حسین حسینی تهرانی.
۱۵. الامامة والخلافة، مقاتل بن عطیه حنفی.
۱۶. الامامة والسیاسة، ابن قتیبه الدینوری.
۱۷. امتاع الأسماع بما للنبي [صلى الله عليه و آله] من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع، تقی‌الدین أحمد بن علی بن عبدالقادر بن محمد المقریزی.
۱۸. انساب الأشراف، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری.
۱۹. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی.
۲۰. البداية والنهاية، حافظ أبي الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي.
۲۱. بنات النبي ام ربائبه، جعفر مرتضى العاملي.
۲۲. البيان والتبيين، جاحظ.
۲۳. پیشوایی در اسلام، آیت‌الله جعفر سبحانی.
۲۴. تاریخ الأمم والملوک، أبو جعفر محمد بن جریر الطبری.
۲۵. تاریخ بغداد أو مدينة السلام، حافظ أبي بكر أحمد بن علی الخطیب البغدادی.
۲۶. تاریخ مدينة دمشق، حافظ أبي القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله الشافعي المعروف بابن عساكر.
۲۷. تاریخ موالید الائمة، ابن الخشاب البغدادی.
۲۸. التاريخ والاسلام، جعفر مرتضى العاملي.
۲۹. تذكرة الخواص، سبطین جوزی.
۳۰. ترجمه امالی شیخ صدوق، محمد باقر کمره‌ای.
۳۱. تفسیر الصافی، فیض کاشانی.
۳۲. تفسیر القرآن العظیم، حافظ عمادالدین أبو الفداء إسماعيل بن كثير القرشي الدمشقي.
۳۳. تفسیر القمی، أبي الحسن علی بن إبراهيم القمی.
- ۳۴.

ص: ۱۳۱

۳۵. تفسیر روح المعانی، آلوسی.
۳۶. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه الحویزی.
۳۷. تفسیر ثعلبی، الثعلبی.
۳۸. تفسیر عیاشی، أبی النظر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی المعروف بالعیاشی.
۳۹. تفسیر فخر رازی، الرازی.
۴۰. تلخیص الشافی، شیخ طوسی.
۴۱. تنویر الحوالمک شرح علی موطأ مالک، جلال‌الدین عبدالرحمن بن أبی‌بکر السیوطی الشافعی.
۴۲. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، أبی جعفر محمد بن جریر الطبری.
۴۳. الجامع الصحیح وهو سنن الترمذی، ابی عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ الترمذی.
۴۴. حدیث الغدیر و شبهه شکوی جیش الیمن، السید محمد الحسینی القزوینی.
۴۵. حلیۃ الاولیا و طبقات الأصفیاء، ابونعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی.
۴۶. خصائص امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب، کرم الله وجهه، حافظ أبی عبدالرحمان أحمد بن شعیب النسائی الشافعی.
۴۷. خلاصه عبقات الانوار فی إمامۃ الأئمة الأطهار، آیت‌الله سید علی الحسینی المیلانی.
۴۸. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی.
۴۹. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، حافظ محب‌الدین أحمد بن عبدالله الطبری.
۵۰. الریاض النضرة، المحب الطبری.
۵۱. زاد المعاد، ابن القیم.
۵۲. زین الفتی، الحافظ العاصمی.
۵۳. السقیفة، مرتضی عسکری.
۵۴. سنن ابن ماجه، حافظ أبی عبدالله محمد بن یزید القزوینی ابن ماجه.
- ۵۵.

ص: ۱۳۲

۵۶. سنن البيهقي، احمد بن الحسين البيهقي.
۵۷. سنن الترمذی وهو الجامع الصحيح، حافظ أبي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذی.
۵۸. السيرة الحلبیه، الحلبي.
۵۹. سيرة النبوة، ابن هشام.
۶۰. الشافي في الإمامة، الشريف المرتضى.
۶۱. الشافي، عبدالله بن حمزه زیدی.
۶۲. شرح المقاصد في علم الكلام، التفتازانی.
۶۳. شرح المواقف، مير شريف الجرجانی.
۶۴. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد.
۶۵. شرف المصطفى، حافظ ابو سعيد نيشابوری.
۶۶. شرف المويد لآل محمد، شيخ علامه يوسف نيهانی.
۶۷. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت: ، حافظ الكبير عبيدالله بن أحمد المعروف بالحاكم الحسكاني الحذاء الحنفي النيسابوری.
۶۸. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، الأمير علاء الدين علي بن بلبان الفارسی.
۶۹. صحيح البخاری، أبي عبدالله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة بن بردزبه البخاری الجعفی.
۷۰. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج النيسابوری.
۷۱. الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم، علامة المتكلم الشيخ زين الدين أبي محمد علي بن يونس العاملي النباطي البياضي.
۷۲. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد.
۷۳. الطرائف، ابن طاووس.
۷۴. العقد الفريد، ابن عبدربه اندلسی.
۷۵. علل الشرايع، محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق).
۷۶. عمدة القاری، العيني.
- ۷۷.

ص: ۱۳۳

۷۸. غایه المرام و حجه الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص والعام، السيد هاشم البحرانی الموسوی التوبلی.
۷۹. الغدير فی الكتاب والسنة والأدب، الشيخ عبدالحسین احمد الأمینی النجفی.
۸۰. الفوائد السمطين فی فضائل مرتضى والبطول والسبتين، ابراهيم بن سعدالدين محمد بن ابى بكر بن حمويه بن محمد جوينی.
۸۱. فضائل الخمسة، محقق فيروز آبادی.
۸۲. فضایل الصحابه، احمد بن شعيب النسائی.
۸۳. الفوائد الرضوية فی احوال علماءالمذهب الجعفرية، محدث قمی.
۸۴. فيض القدير، محمد عبدالرؤوف المناوی.
۸۵. الكافي، محمد بن يعقوب كلینی.
۸۶. كامل بهایی.
۸۷. الكامل فی التاريخ، الشيخ عزالدين أبى الحسن على بن أبى الكرم محمد بن محمد بن عبدالكريم بن عبدالواحد الشيباني المعروف بابن الأثير.
۸۸. كتاب المواقف، القاضي عضدالدين عبدالرحمن بن أحمد الإيجی.
۸۹. كتاب سليم بن قيس الهلالي، سليم بن قيس هلالی.
۹۰. الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل، أبى القاسم جارالله محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمی.
۹۱. الكشف والبيان، ابواسحاق احمد بن محمد ابراهيم الثعلبي النيسابورى.
۹۲. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال، علاءالدين على المتقى بن حسامالدين الهندي البرهان فوري المتوفى.
۹۳. المبسوط، محمد بن الحسن الطوسى.
۹۴. مثالب النواصب، ابن شهر آشوب.
۹۵. المجال السنية، سيد محسن امين.
۹۶. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، حافظ نورالدين على بن أبى بكر الهيثمى.
۹۷. مجمع النورين وملتقى البحرين، شيخ ابوالحسن مرندى.
- ۹۸.

ص: ۱۳۴

۹۹. المحلی، ابن حزم.
۱۰۰. محمد پیامبری که از نو باید شناخت، کنستان ویرژیل گیورگیو.
۱۰۱. مختصر تاریخ مدینه دمشق، ابن منظور.
۱۰۲. مدینه المعاجز، السید هاشم بحرانی.
۱۰۳. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، العلامة شیخ الاسلام المولی محمدباقر مجلسی.
۱۰۴. مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری.
۱۰۵. مسند احمد، أحمد بن حنبل.
۱۰۶. مصنف ابن ابی شیبہ فی الأحادیث والآثار، حافظ عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ الکوفی العبسی.
۱۰۷. المصنف، حافظ الکبیر ابی بکر عبدالرزاق بن همام الصنعانی.
۱۰۸. المعجم الأوسط، حافظ ابی القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی.
۱۰۹. المعجم الصغیر، سلیمان بن احمد الطبرانی.
۱۱۰. المعجم الکبیر، سلیمان بن احمد الطبرانی.
۱۱۱. المغنی، ابن قدامة.
۱۱۲. مقتل الحسین، ابوالمعيد الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزمی.
۱۱۳. الملل والنحل، ابی الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر أحمد الشهرستانی.
۱۱۴. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب مشیرالدین ابی عبدالله محمد بن علی بن شهر آشوب بن ابی نصر بن ابی حیثی السروی المازندرانی.
۱۱۵. مناقب امیر المؤمنین، ابوالمعيد الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزمی.
۱۱۶. مناقب علی بن ابی طالب وما نزل من القرآن فی علی، ملک الحفاظ ابی بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الإصفهان.
۱۱۷. مناقب علی بن ابی طالب، علی بن محمد مغازلی.
۱۱۸. المناقب، الموفق بن أحمد بن محمد المکی الخوارزمی.
۱۱۹. منتخب کنز العمال.
- ۱۲۰.

ص: ۱۳۵

۱۲۱. موطأ، مالک بن انس.
۱۲۲. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، أبی عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان.
۱۲۳. نزهة الکرام، محمد بن حسین الرازی.
۱۲۴. نورالابصار، شیخ مؤمن بن حسن بن مؤمن الشبلنجی.
۱۲۵. نهاية الارب فی فنون الادب، شهاب‌الدین نویری.
۱۲۶. نهج الحق و كشف الصدق، حسن بن یوسف الحلی.
۱۲۷. الیقین باختصاص مولانا علی [علیه السلام]، الورع التقی السید رضی‌الدین علی بن الطاووس الحلی.
۱۲۸. ینایع المودة لذوی القربی، شیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

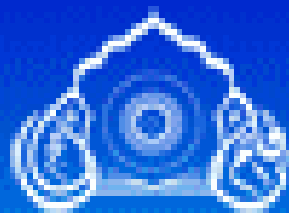
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

